جلد اول

کتاب

رهبر

در خواص زواج

اثر خامه جناب فخامت نصاب میرزا یوسف خان
مستوفی باشی گروسی دام اقباله العالی

شماره قفسه: ۳۴
شماره کتاب: ۱۰۰
تاریخ ثبت: ۷۷/۱۲/۱۴
شماره مسلسل:
کتابخانه مسجد اعظم قم

نام کتاب رهبر در خواص زواج
تاریخ ثبت دفتر ۱۳۴۹/۱/۳۰
شماره عمومی ۲۸۵۱۶
شماره خصوصی

غره شهر رجب المرجب سنه ۱۳۱۷ هجری
مطابق ۲ نوامبر سنة ۱۸۹۹ میلادی

بسم الله الرحمن الرحيم

سبحان الذی خلق الازواج کلها مما تنبت الارض ومن انفسهم ومما لا یعلمون

حمد و ستایش خدائی راسز است که ارتباط عالم امکان بحکم ومشیت او منوط وامتزاج عناصر مختلفه المزاج بامر وقدرت او مربوط است مشاطه صنعتش عروسان مختلفه الأجناس را بزینت ایتلاف وزیور استیناس آراسته است ومزینان دایره قدرتش کیفیات متضاده را بآئین محبت ومودت پیراسته ، چون ازدواج ترکیب عالم امکان وترتیب نظام اکوان در امر خلقت ناچار وگزیر است وفردیت وتجرد مخصوص ذات واحد بی نظیر ،

حضرت باری بتوسط ختم رسل وهادی سبل وجوهر عقل کل صلی الله علیه وعلی آله واصحابه در آیات مبارکه ما بندکان را مخاطب فرموده میفرمایند : « ومن کل شیء خلقنا زوجین لعلکم تفلحون . » درآیهٔ مبارکهٔ دیکر : « وانکحوا الایامی منکم

والصالحین من عبادکم وأمائکم ان یکونوا فقراء یغنیهم الله من فضله والله واسع علیم . » وقوة روحانیه حدیث شریف نبوی : « تناکحوا تناسلوا تکثروا فانی اباهی بکم الامم یوم القیمه ولو بالسقط . »» در عالم وعالمیان تأثیری منیع بخشیده ومشام کروبیان را معطر فرموده . چه که تولید نسل وتجدید نوع وحفظ صورت وضرورت مدنیت دراین عالم پاك است نه در سمو افلاك .

دراین عصر تمدن ودراین قرن تمسکن که انوار ساطعه اش هر ظلمتی را زاهر ومعمار جامعه اش هر ویرانه را عامر است بدبختانه زاده کان ملك کیان وساکنین مملکت ایران با قلبی افسرده وحالتی پژمرده درکنج ویران نشسته وبارنج فراوان هم آغوش کشته اند نه محبتی از کیفیت امتزاج رانده ونه بذری در ارض ارتباط وزواج فشانده . نه برهان قاطعه جنسیت خوانند ونه هیئت جامعه بشریت دانند کبیر وصغیر اصل معنی صم بکم عمی فهم لا یبصرون رادریافته اند .

این بنده یوسف مستوفی باشی کروسی در مدت اقامت بیروت با وجود کثرت مشغله تحصیله محض ادای ذمه خدمت وطنیه کتاب « فلسفة الزواج » عربی رابفارسی توجه نموده وبه طبع رسانیده امید در محضر دانایان ملت مقبول آید « چه کند بینوا همین دارد » از خدا وند توفیق مخصوص در خو است میکنم که به طبع

وتدوین سایر کتب مفیده علمیه که در نظر است موفق کردم
وبیش از اینها مستعد خدمت فخریه وطنیه شوم .
این کتاب داعی درجه میل ووفاء اهل عالم ونتیجه سعادات حب
وصفلة بنی آدم است.

بنام خدائی که جان آفرید حکیم سخن درزبان آفرید

﴿ فصل اول ﴾

﴿ درقواعد ورسوم ازدواج مدن به حسب اخلاق شعوب ملیه ﴾

درظل قوانین طبیعیه درهر ذیروحی توالد وتناسل موجود است
یعنی حیوانات ونباتات دومیانه این ذوی الروح باید جنس شریف انسان
چون مکلف ومعقول پابه عرصه وجود کذاشته بموجب قوانین
وشرایع مسنونه وآداب ورسوم مخصوصه بامر زواج اقدام نمایند .
دربین امم واهل عالم ازدواج واختلاط به سه قسم معمول است اولا
ازدواج اثنینیه یعنی یك مرد بحسب قانون شرع خوداز یك زن زیاده
نتو اند درحباله نکاح درآرد این رسم دربین کلیه ملل نصارا معمول
ومشروع است ثانیاً ازدواج عدة النساء است یعنی یکمرد بموجب
شریعت خود بنکاهداری چندزن مختار باشد این قاعده دربین
ملل مقدسه اسلامیه شایع است .ثالثاً ازدواج عدة الرجال است یعنی
یك زن دارای چندشوهرشود این طریقه اخیره نادره غیر مشروعه

در بلاد « تبت » و « نبول » و « نبتام » وجزیرة « ژ اوا » معمول است
علت این فقره نیز دراین بلادقلت نسوان وعدم تمدن است که به حسب
هوا وطبیعه آنجا تقلیل جنس اناث موجود است ولی از نفوذ قوه
جاذبه تمدن وعلوم آن مردمان غیر معقول بید ارشده اند وعیب کاردر
افهمیده اند در آراء خود سؤ حال ومال این امر شنیع راسنجیده اند
وبواسطه ارتباط باخارجه بر عدة نسوان خود افزوده اند . بموجب
سر شماری اخیر دوثلث عالم بقانون ازدواج اثنینیه رفتار میکنند
ونتیجة اش حفظ اتحاد وانتظام امور بتیه وانقطاع ماده عداوات
دانندوا ولین وسیله صلحش خوانند عادات بعضی ازشعوب وساکنین
آسیا این بود که پدر بادختر وپسر با مادر وبرادر با خواهر مزاوجت
مینمودند .

اهالی یونان میتوانستند خواهر خودرا اگر ما دوش سواست
تزویج نمایند یعنی ازیك پدر باشندنه ازیك مادر .

اهالی مصر واعراب درزمان جهالت واهالی بیرو « در خطه
آمریکای شمالی » و « سیام » تایك قرن قبل تزویج برادر بخواهر
مشروع می دانستند ساکنین « تبت » وشیلی کارائیب « شیلی وکارائیب
هردو درخطه آمریکای شمالی واقعند » تزویج پدر بادختر صحیح می
پند اشتند .

عادات قدیمه هنود این بود که ناکح باین شرط نیکاح میکرد که اگر دختر تا انقضاء مدت سه ماه حامله شد اورا بزنی دائمی خود قبول مینمایم والا دختر بخانه پدر رجعت نماید وسا کنین «اتو میر» عده این شرط را یکسال معین میکردند اهالی «کونغو» از توابع چین نیز این شرط وعده را منظور می داشتند .

قواعد اهالی کروهلند «از قطعات آمریکای شمالی» این بود که عروس بعد از انقضاء فریضهٔ عقد با حالتی مهیب رو بصحرا می دوید وداماد اورا تعاقب مینمود در محلی که باو برمیخورد اورا بردوش خود حمل میکرد تا بخانه خویش می آورد .

رسوم اهالی «ژاپون» این است که اگر دختر باکره است باید مرد بخانه دختر آمده مدت عمرش را در آنخانه بسر برد واگر بیوه است بخانه مرد میرود .

آداب مملکت فوتا «در قطعات غربی افریقا» این است که مرد عیال خودرا از روز انعقاد عقد تا مدت سه سال ملاقات نمی کند

قواعد بعض از اهالی مملکت حبش این است که در روز عروسی داماد از خانه پدر دختر عروس را بکتفین خود سوار نموده تا بخانه خود حمل می نماید ولو مسافت بعیده باشد .

رسم هنود «کندا» از قطعات آمریکای شمالی این است که داماد در حالتیکه رؤسای قبیله حضور بهم رسانند واجرای صیغه عقد نمایند عروس خودرا بدوش گرفته تا محل مخصوصی که برای آنها ترتیب داده اند حمل مینماید حاضرین از این عمل اظهار شعف نمایند وبصداهای بلند داماد وعروس را تبریک گویند .

عادات طایفه از چینیان تابع اعتقاد جدید این است در ایام عروسی روز معینی عروس را در تختی گذارند وجملهٔ اقارب وخویشان او بدور او جمع شوند داماد نیز باتفاق اقوام ونزدیکان خود بآن محل گرد آیند ودست همدیگر را بفشارند بعد داماد نزدیك تخت عروس میرود وهدیه به عروس می دهد ومتفقا بخانه داماد می آیند .

اما چینیهائیکه باعتقادات قدیمه خود باقی اند بعکس عروس را محجوب نگاه می دارند در شریعت آنها نیز مثل شریعت مقدسه اسلامیه نباید اشخاص نامحرم زنان را معاینه نمایند .

یکی از قواعد انها این است که مرد باید هم اسم خودرا تزویج نماید «از این فقره معلوم میشود که در مملکت چین علامهٔ فارقه برای اسماء زن ومرد مشخص نیست» یعنی بقسمی این قانون طرف ملاحظه است که اگر شخصی بغیر سمی خود تزویج نماید

اورا کافر ومرتد دانند ، این مسئله ازبدعتها ئی است که علماء
جاهل دردین خدا داخل میکنند ، بعد از آینکه سمی خو درا
جست یکنفر رابه خواستکاری آن کسیل دارد اکر بر وفق اراده
جواب رسید همین شخص واسطه یاد داشتی از داماد وعروس
مبنی بر تاریخ عمر واسم ومکان ولادت بخط خودشان اخذ میکند
وبانضمام هدیه مخصوصی برای کاهن وحاکم شرع می برد تا عقد
جاری کردد بعد از اجرای این رسم داماد قبع جدیدی ، کلاه
بلندیست در چین مخصوص داماد ، منقش بعنوانات خود وخانواده
بر سر میکذارد عروس نیز موهای سر خودرا بوضع سر زنهای
چین ترتیب می دهد چون تا مادامی که دخترند رسماً نمی توانند
موی سر خودرا ترتیب دهند ویك روز قبل از زفاف دخترهدایا
ئی مخصوصه برای شوهر خود ارسال می دارد من جمله یك جفت
مرغ مخصوصی است که به عنوان بقای محبت ومودت میفرستند
شب همین روز کسان عروس در حالتیکه فانوسهارا روشن وبیرق
های ماهی دار روی شادروان سرخ در دست دارند عروس را
در محفلی مذهب که مخصوص عمایدو بزرکان چین است نشانده
وروی محمل را بپارچه های زر باف چینی مزین میکنند تا احدی
قامت عروس را مشاهده ننماید جماعتی نیز در جلو این محمل تغنی

کنند تا بسرای داماد رسند عروس را با همان محمل داخل اطاق
داماد کنند . فوراً داماد حاضر شده نقاب ازوجه عروس برمید
ارد وقدحی پر از شراب باوتقدیم مینماید ومتفقا بتلاوت ذکری
مشغول شوند وعمل ختم شود [۱] رسوم اهالی جزیره صندویچ
این است بغیر از مادر وخواهر وعمه وخاله واولاد خود بااغیار
مواصلت نکنند میکویند خارجه محبت حقیقی ندارد .

آداب ایام وحشت آمریکای براین بودکه مرد میتوانست به
حسب وسعت وقدرت خود تا یکصد زن ترویج نماید .

قواعد اهالی فیلیپین این است عروس را یکساعت قبل از
اشراق شمس در باغی میکذارند وداماد را از این کیفیت مطلع
مینمایند که فلان در باغ منتظر شماست اکر تا قبل از طلوع شمس کم
کرده خود را جست که آن روز صیغه عقد جاری کردد والاروز
دیکر عمل تکرار میشود .

در بعضی ولایات غربیه روسیه بعد از انقضاء اجرای صیغه
عقد عروس عصائی فلزی بداماد تقدیم میکند ومیکوید : « در اول
کار اقرار میکنم که اکر سر موئی من بعد از من خلاف عالم
محبت ومودت سر زندشما مختار خواهی بود که با همین عصا مرا

---

[۱] هزار حیف عمل ختم شد فراشهای هرسینی قلق نکرفتند مترجم .

آکاه وتنبیه سازی » . در ولایت کوریای آفریقا مرد مختار است عیال واطفال خود را در عدم رضایت وقبول طرد ونفی نماید.

در غربی آمریکا بعکس زن مختار است اگر از شوهر خود خلاف قانون حرکتی صادر دید خودرا از قید آن خلاص نماید ولی باید از ما یملکی که در خانه شوهر مالك است رقبه تملك بیفکند.

آداب اهل بابل این بود که دختر های خود را در مقام بلوغ به دلال بنات می‌سپردند که او را در معرض بیع جلوه دهد. اعیان ورؤسای قبیله نظر به حسن صورت وشکل آن میخریدند [۲] کرانی وارزانی او موقوف به حسن وکره صورتش بود نه سیرت از کثرت وحشت غافل بودند که کفته اند:

وما الحسن فی وجه الفتی شرف له

اذا لم یکن فی فعله والخلائق

---

[۲] کویا آن اوقات در بابل هم مثل حالت امساله وطن عزیز ما به بلای قحطی مبتلا بوده اند که از دلبند خود دلکنده می شدند چنانکه امسال در اطراف همدان وکردستان از شدت وعسرت مرض قحطی جکر کوشه کان خود را باقایان محتکرین فروختند دور نیست چند نفر از آنها نیز حاجی محسن آقای عراقی سلمه الله تعالی خریده اند چون امسال بواسطه احتکار یکصد هزار خروار کندم خون فقرارا به شیشه ریخت. (مترجم فارسی)

در بلاد کالیا « فرانسه قدیمه » همینکه دختر بسن بلوغ می رسید پدرش جماعتی کثیری از جوانان آن بلد دعوت می نمود بعد از حضور مدعوین به دختر خود امر می نمود که سهم اراده اش به هدف هر یك خورده قدحی شراب با وتعارف کن دختر به هر کس که اراده اش تعلق میکرفت از ابا وتقدیم میکرد اگر جوان خواهانش می بود قدح را میکرفت ومی نوشید والا متعذر می شد دختر قدح را بدیکری عرضه می داشت.

قیاصره روم تا قبل از پطرس قیصر کبیر رفعت مقام نسوان را حسن وجمال می دانستند نه فضل وکمال.

اهل عالم در همین هرج ومرج وآداب مذمومه عمری را کذرانیدند وعنوان خودرا در دفتر وحشیان عالم کذاشتند تا شمس جمال بی مثال رسول حضرت ذو الجلال از مشرق بطحا طلوع نمود اغلب طوائف وامم همینکه پا بدایره اسلام کذاشتند در تحت قاعده وقانون متین در آمدند وآن رسومات شنیعه را محجوب نمودند تا بتدریج این اسلوب مطلوب در ممالك اجانب نفوذی نمود واثری بخشید وبرصفحه موهومات سرپوش محسوسات کذاشته شد زشتیها زیبا وظلمتها بیضا کردید دست قدرت هیاکل نفاق وکدورت را منکسر ساخت واهل عالم را به فواید اتحاد

ویکانکی مستبصر نمود واجساد خصومت وعداوت را دور اند
اخت آداب قبیحه قانون عالی ومنیع شد فصلهای مرده فصل زنده
وربیع کردید باران رحمت بر اراضی میته نزول فرمود وخوان
نعمت برای فقیر وامیر کسترده شد .

﴿ فصل دویم ﴾

در ملاحظات عمومیه زواج

جنس بشر زمانی حقیقة خودرا بروز می دهد که بفرض زواج
اقرار نماید وبر کسب فنون وکیفیات ازدواج اصرار فرماید ودر
ظل شجره مبارکه کلمه مقدسه مساوات درآید زیرا حصن حصین
وحبل متین زواج حسن امتزاج وادراك وملاحظه حقوق واشتراك
است فلاسفه این دو وجود مشترك را لفظ احد واین دو روح را
در یك جسد فرض فرموده اند وامتزاج این مزاج را خمیر نوعیت
اسم کذاشته اند ونتیجه اش را محبت اهل عالم وازدیاد نوع بنی آدم
دانسته اند .

در بعضی بلاد خاصه مملکت ایران با تکمیل ایمان هنوز امر
زواج راکاری سهل وعملی آسان میشمارند ودر مکنونات آن هزار
نکته باریکتر زمو کمان نکنند وهمچو فرض میکنند که ازدواج

واختلاط عملی است از عملیات هر روزی ما مثلاً پیراهنی را
عوض کردن وزنی را بحباله نکاح در آوردن یکی است دیکر بر
فسادات مکنونه آن تفکر نمیکنند وتدبر نمی نمایند که کاربی تدبیر
مولد تقدیرات است وبی کد ارآب زدن محدث خطرات شیخ
مصلح الدین سعدی علیه الرحمه خوب میفرماید «مردیت بیازمای
ووآنکه زن کن .»

یکی از شرایط زواج بلوغ شماره سال واستغناء شخص بمراتب
حال وکمال است یعنی در شمارات سنهٔ نباشد که نمو طبیعه هنوز با
علی درجه نرسیده وحالش در خور قوه باشد که وصال را استقبال
نماید وکمالش حاوی آن شود که از فرط جهالت در چاه فلاکت
نیفتد ودر کمند عسرت بند نکردد انشاء الله تفصیلات این مطالب
هریك در فصل خود کفته خواهد شد . باید دانست که عموم
کائنات وموجودات هریك فطرتاً وفی حد ذاته مأموریتی دارند
وخاصیتی می بخشند وبرای پیشرفت کار هریك نظام مخصوصی داده
شده است تا جمله لیل ونهار باجراء مأموریت خود اقدام نمایند
وبرای مدیری وسر پرستی این مأمورین قدرت رئیس ومحیطی
لازم است که در ذرات صغیره اجساد هریك ازاینها نفوذی عمومی
وخاصیتی خصوصی داشته باشد چنین مدیر ومحیطی طبیعت است

که سر رشته نظام کلیه کائنات را در قبضه اقتدار خود کرفته پس
طبیعت در نظام عالم مکان مأموریتی مطلق دار است یعنی وزیر نظام
دایره موجودات است « نه وزیر نظام مرحوم » وهرکز خطا
نرود اکر چندین کرور سنوات کذ شته وچندین ملیون در استقبال
بیاید ابداً کسی کمان نکند که طبیعت تغییر کرده یا میکند چندین هزار
سال قبل از ابو البشر همین کاخ کبود مشهد مخلوقات وقالب
موجودات بود حال دیکر هرکس باعتقاد خودش آسمان یا طاق
بیستونش داند و یا جو لا یتناهیش خواند مقصود این بود فلاسفه
وحکماء این طبیعت راآز موده اند ودیده اند مرد کمتر ازسن ۲۰
وزن کمتر از ۱۸ سنه نمی توانند مزوج شوند زیرا طبیعت کمتر از
این بلوغ مستعد استقبال نیست یعنی هنوز قواء نموه بدرجه کمال
نرسیده زواج موجب انقطاع قوه نموه است واکربدن انسان تا
رأس الحدکمال نمو نکند این جسد دائم علیل است وصحت در خود
مشاهده نکند.

در هیچیك از کتب سماویه والواح نازله امری بر صحت عزوبت
وتجرد نازل نشده وهیچکدام از انبیاء ورؤسای روحانیه این عمل را
تجویز نفرموده اند بلکه بروجوب تزویج واختلاط أوامر شدیده
شده عالم را به خطاب مستطاب: « انموا واکثروا واملأوا الارض. »

مخاطب ومأمور فرموده وحدیث شریف نبوی صلعم: « تناکحو
تناسلوا تکثروا فانی اباهی بکم الأمم یوم القیمه ولو با السقط »
در عالمی نفوذ نموده پس اشخاصیکه تجرد را بر تأهل مقدم می دارند
خدارا عصیان نموده اند وبا طبیعة اختلاف ورزیده اند درکتاب
« زیندا ویستای » زردشتیان وکتاب « ویداس » هنود وکتاب « تلمود »
یهود صریحا بر عذاب متجردین کواهی می دهد چنانکه زر
دشتیان وهنود هنوز معتقدند که ارواح این اشخاص به سماء
وملکوت آلهیه داخل نمی شود . لیکورك فیلسوف ومشترع
معروف جزائی مخصوص وحدی منصوص برای عازبین باین تفصیل
معین کرده بود وآن این است: شخص مجرد را ابدا در خدمات
ملکیه ووطنیه قبول نکنند در جزو وسلك جنود وعساکر در نیانند
ودر تمام اعیاد این شخص را با ریسمانی معقود نموده در محلات
واسواق بکردانند وزنان بصورتش تف اندازند.

سقراط و پلاتون وارسطو ببراهین قاطعه ودلایل ساطعهٔ ثابت
نموده اندکه زواج فرض مقدس کل عالم است هرکه عمل کند از
محبین وطن محسوب وهرکه تجرد اختیار کند از خائنین ملت شمرده
شود . میکویند در طائفه « سبارطه » روزی شیخی مجرد از معبری
کذر نمود شبانی را نشسته دید که بر شیخ سلام نکرد شیخ براو

سلام کفت جواب نه شنید علت را پر سید اولا چرا سلام نکفتی
وثانیاً چرا جواب رد نمودی شبان در جواب کفت : چون شخص
شما مجردید واز خدمات وطنیه محروم عار خود دا نستم که کلام
خودرا در مکالمه چون توئی ملوث سازم شیخ از این سخن از کرده
خود منخجل شد ودر تهیه تزویج بر آمد .

پلاتون حکیم مشهور برای رجال مدت ۳۵ سال وبرای نسوان
۲۵ سال موعد زواج قرار داده بود طرفین کمتر از بلوغ باین سن
نمی تو انستند مزوج شوند ولی در ظرف این سنوات از خدمات
ملتی ودولتی معاف بودند . درمذهب لاتین شخص مجرد مأذون
نیست در هیچ امری توصیه نماید ورأی زند در محاکمات شهادت
او راقبول نمیکنند . در بین قبیله « کوربین » آدم عازب را مثل
اطفال جاهل بنیند در هیچ محفلی او را راه ندهند . در توراة مقدس
میفر ماید : « الزواج فضیلة وکمال والعزوبیة نقص یستوجب اللوم »
مدققین یهود زواج قبل از بلوغ بیست سنه واجب دانند .

در شریعت لاتین وکرك برای اشخاصیکه در تزئید وتولید
نسل بشر میکوشند قرب ومنزلتی مخصوص مقرر است بعکس
اشخاص مجرده را در نهایت ذلت وخفت مشاهده نمایند . وقتی
امپراطور « اوغسطوس » لاتین « فرانسه قدیمه » میل نمود نسبت

با شخاصیکه بخدمت جنس بنی نوع بشر اقدام کرده مزوج شده اند
تشویقی نماید امر نمود هر مزوجی یکهزار سسترس « هر سسترسی
تقریباسی شاهی ایران » بدهند مدتی نکشید خواست نتیجه خیال
خودرا امتحان نماید این مسئله‌را تکرار نمود معلوم شد در ضرف
این قلیل مدت قریب بیست هزار نفر متأهل شده اند .

نظر برأی لیکورك وصولون دو فیلسوف مشهور اهالی لاتین
زن حامله را خیلی موقر ومحترم می بینند در هر محلی که اورا
ملاقات مینمایند به اعزاز واکرام با او صحبت نمایند محض این است
که مردم دنباله تجردرا ول کنند . لاتینیان بموجب حکم فرض
باید ارامل وبیوه هائیکه شوهران آنها در محاربات مقتول شده
اند تزویج نمایند اکر کسی احیانا ازادای این امر فرضی سرپیچید
به جزای بدی در محکمه کرفتار می شود . در تواریخ امم معلوم است
بعضی شعب نیز که در بحار جهل وفساد مستغرق بودند باز تزویج را
حلال وعاملین عظم مخصوص داشتند پس در هیئة اجتماعیه اشخاص
مزوج منزلی رفیع ومقامی منیع دارند ومجردین به اشجار ونباتی
مانند که نه روح دارند ونه ثمر بل موجب خسران وضرد پس
قلعش از ثبات خوشتراست زواج فی نفسه اساس الفت ووفاق
است وروشنی انفس وآفاق وموجب تحسین وتهذیب اخلاق .

کتابخانه عمومی ... ۱۳۸۷ مسجد اعظم قم
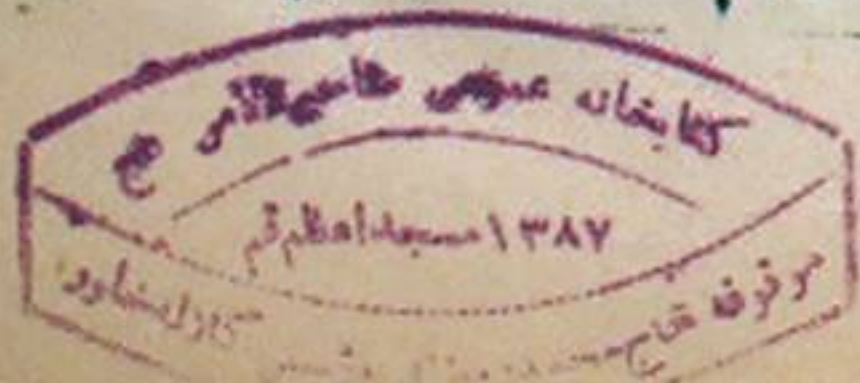
آراء اغلب کبار سیاسیون اروپ براین است که آحاد جنود بحکم
وجوب باید مزوج باشد تا حافظ وحارث مملکت ووطن شوند.
ومانع ودافع حمله دوشمن. بهمین مناسبت یونانیان شخص مجرد را
در سلك عسکری قبول نمیکنند. بر اولیاء امور لازم است که در
هرجا متزوجین را قدر وقرب کذارند وعازبین را در مقابل ذره
نشمارند تا فضیلت این معلوم کردد واساس آن مهدوم در هیئة
اجتماعیه بشری واس اساس نوعی زواج را منزلتی کبیر ومقامی عظیم
است. زن ومردرا در رشته زواجی ارتباطی لازم است یعنی
اخلاق وآداب بدرجه کمال باشد ودر قلوب صافیه خویش کدورت
وملال نفاق واختلالی راه ندهند. مرد باید در اختیار زن دقت
وتفحص کامل نماید ونرسیده وندیده خودرا در بحربی خبری غرق
نکند ومطلوبه خودرا من حیث الأداب والأخلاق بیازماید که مار
یارش نشود وغم همدمش نکردد در تعریف زن حکیمه وجاهله
عربان میکویند: «فان الامراءة الفاضلة کنز لا یفنی فتجعل رجلها
سعیداً والامراءة الجاهلة عذاب دائم لرجلها ومرارة لقلبه ومساکنة
الافعی خیر من مساکنة الامراءة الجاهلة.» یکی از فضلاء عرب
میکوید: «مَنْ وجه زوجة صالحة وجه خیراً ونال مرضاةً من لدن
الرب.». بعضی اشخاص زعم نموده اند که میل مرد موقتی است

بعد از مدتی زائل کردد ولی نه چنین است مرد از دو حالت بیرون
نیست یا صادق است ویا منافق اکر صادق است محبت شخص
صادق همیشه کی ودائمی خواهد شد واکر منافق است شخص منافق
محبت ندارد پس میزان کار صداقت شد تخم را ستی در هرخاکی
کاشته شد ثمر وحاصلش بطوریقین محبت خواهد بود.

مردان را لازم است که مراعات اراده ومیل زنان را بنمایند
ومقصودات وتشهیات آنهارا بجا آرند یعنی تا مقامیکه زنان از دایره
لیاقت خارج نشده باشند. زنان رادو مسئله لازم است که همیشه
بکار برند اولا از مقصودات وتشهیات خود افراط نکنند رعایت
حال واستقبال شوهران خودرا داشته باشند ثانیاً در تربیت اولاد که
زینت ظاهره آنها است اعتنا واهتمام صحیح بکار برند.

زنان را لازم است در استرضاء خاطر احدی جز همسر خود
سعی ننمایند خاصه به کلام متملقین ومذبذبین خوش ظاهر جانب
التفات نکذارند که این اشخاص خائن محبت عالمنند ظاهراً در کلا
مشان لذت وحلاوتی است ولی با المآل مورث فساد وخصومت
وباعث نفاق وکدورت است. دلیلی واضح است که زن وشوهر به
حسب ظاهر دو جسدند ودر عالم خلقت باهم اختلاف وتفاوت
کلیه دارند ولی به حسب معنی یك صورت ویك جسدند نتایج

وتوليدات اينها نتيجه جسد واحد وشخص مفرد است پس چنانكه
شخص به نفس خويش بد نخواهد وفراغت وآسايش حال خودرا
هميشه طالب است ونمى خواهد به اعضاء بدنش وجعى رسد
وجراحتى وارد آيد زن ومرد هم بايد جسد همديكررا چون جسد
خود دانند وآزردن همديكررا اراده نكنند تا حال خودرا ما دام
العمر بخوبى وخوشى كذرانيده در وجود خود زحمت ونقمت نه
بينند بى شك كه قلب زن على الاطلاق سريع التاثير وضعيف العزم
وقريب الأنقياد است خاصه در موقعى كه كوش باقوال مخادعين فرا
دارد مثلش بعين مثل پروانه است ظاهرا نور لاله در نظرش دلبر
ودلكش است ولى ملتفت نيست كه اين معشوق دلسوز وعاشق كش
است تا مقامى به دور شمع دوران وجولان مينمايد كه جان عزيزش
قربان ودل ضعيفش بريان شود .

در اكثر اوقات باعث اصليه خطئيات مرد اُست در امر جزئى
بلائى كلى به نفس خود واردمى آورد وعلت اندكى را مخمصه بسيارى
كند اعضاء جسد خودرا بواسطه اندك وجعى قطع نمايد « حكايت
على بهانه كير در ايران مشهور است » اولا نبايد بدون تعقل وتفكر
بهر نفسى فريفته شود وبهر ريسمانى آويخته كردد ثانياً اكر اقدام نمود
خود كرده را تدبير نيست سزوار نباشد شخص بريشه مغروس

خود تيشه زند وپايه عمارت وجود خودرا از بيخ وبن بكند . بايد
زنان همه اوقات رعايت وتبعيت شوهران را ميزان حياة خود قرار
دهند واز انديشه ورأى آنان تجاوز نكنند تا نفس مطلق شوند
وشجره وحدت والا تخم آمالشان نرويد وعين آرزوشان جارى
نشو دشرافت انسانيت وفضيلت اقدميت اولاد آدم ازان روزيست كه
بدنبال محبت وكرامت افتاد ودفتر انسيت ومعيت خواند .

شرف الرجال تامة بثلاثة   كرم واقدام وحب مفرد

حكماء عارف مردوزن را يك اعضا فرض فرموده اند يعنى مرد
نصف اعضاء وزن نصف ديكر آن مقصود اين است شخص محب
تمام اعضاء خود باشد نه اينكه نصفش را دوست دارد ونصف
ديكررا نه مثلاً ملاحظه ميفرمائيد فلان تيشهٔ در دست كرفته
وباعضاء سافله خودمى زند آيا ممكن است اين موضع ديكر سالم
بماند پس علت اين موضع بساير جوارح نيز اثر نمايد وصاحب
دردكند اما اكر خارى بپارفت دست ملاحظه حب هم عضوى را
نمود واورا بيرون كشيد هم پا سالم كردد وهم ساير اعضا متزجر
نشوند حالت زن ومرد هم همين است اكرمرد بخيال برترى وسرورى
بناى كج خلقى وبد سلكى كند است هم خودش مهموم وهم زنش
مغموم وهم بناى معتبر محبت مهدوم كردد .

هر عاقل بینا است که اساس خلقت مرد وزن یکی است توفیر وتناقصی در میانه نباشد وصلت محض این میشود که دو جنس بهم الفت کیرند ومولد اجناسی چند چون خود کردند مثلاً از جنس حیوان برای حفظ مراتب معیشت انسان کوسفند نکاه داری کنند بحسب ضرورت باید متشکل از دوجنس نر و ماده شوند تا بر جنس خود بیفزایند حال ما باید به نرینه کاه وجو بدهیم وبه ماده خار وخشو که این نر است وآن ماده نه باید وجود هردو را عزیز داشت وبر حفظ هردو همت کماشت چونکه عالم بوجود هردو محتاج است پیوند وپیوستکی آنان سرور قلوب وعلت ابتهاج.

چه بسا اشخاص!! با جهد تمام در بحر زواج کشتی رانند وخودرا ملاح ماهر دانند مسافتی نه پیمایند که با دست خویش کشتی را سوراخ نموده خودرا هلاك وزورق را مستغرق نماید این است نتیجه اعمال وافعالی که بدون تدبیر وتفکر اقدام شده واز حلاوت حال تلخی مآل را فراموش میکنند.

آدم عاقل متحیر است این دو جنس چرا باید کأس راحت خودرا کدر نمایند وروح آسودکی خویش را قبض کنند اشخاصی رامی بینیم هنوز بمثل مشهور پا در بستر کرم نکرده ونفس راحتی نکشیده آقامرغ هوسش بلند پروازی کند وبخیال تجدید فراش

اقتدا بدبختی را در کمند مجادله ومخاصمه اند ازد بیت راحت خود را دار الحرب وجدل خانه نماید اکر به پرسند ای بی تدبیر این چه بلائی است در ایوان تو ریشه کن سنبله جان تو خواهد کفت اقتدا به شعر مشهور کرده ام که کفته اند:

برو خوا جه زن تازه کن در بهار

که تقویم پاری نیاید بکار

اکر خانمها در حالت پیری موسم جوانی وفصل اول زندکانی خودرا بخاطر بیاورند که اوقات رابه بطالت کذرانیده‌اند وطریق عمر را با مرکب جهالت طی نمودند. وچنانکه شاید وباید از لذائذ زندکی بهره نبردند در عوض این افسوس وندامت ممکن است در تربیت اولاد وتهذیب ابنائشان بکوشند تامثل آنها نشوند ونك آباء وامهات نکردند: پس زنان تربیت شده روح عالمند وزیور ابناء آدم حیاة موجودات بسته وجود آنان است وزندکی مخلوقات پیوسته بودن ایشان مرحوم مراش فتح الله شاعر مشهور حلبی این اشعار آبدار را در وصف آنان سروده:

انما المراة للمرء نصیب	وشریك ورفیق وحبیب
لا یطیب العیش الا معها	کل عیش دون الف لا یطیب
واذا ما نکدت عیش امرء	لیس تبقی فهی داء وطبیب

ما دعی تنکیدها یوماً سوی رجل عن معشر الانثی غریب
ان کل اللطف والظرف لقد جمعا فی ذلک الجنس العجیب
بئس من یفتك بالانثی فما هی الا مثل شاة وهوذیب
فعلی ذی العهد ان یحفظ ما اوجب العهد وان خان یخیب

﴿ فصل سیم ﴾

در حجة زواج

حجة زواج اتفاق خاصی را کویند که اولا شامل شرایطی شودکه نتیجه اش بارتباط این دو جنس راجع کردد ثانیاً واسطه اعمالی شودکه انسان بمعاونت آن در اینعالم قیام خواهد کرد پس باید متضمن قوانین وشرایعی کردد که هیچکدام یك از این دو جنس بر تعدی ومخالفت آن قانون قادر ومختار بنا شند تا در هیئة اجتماعیه تفرقه نشود ودر بنای رفعت مدنیت شکستی وارد نیاید.

از انیکه نمو وغناء امم وثروت اولاد آدم موقوف بازدیاد اعداد وکثرت افراد وانتشار مبادی ادبیه واستعلام بیانات علمیه است شکی نیست [۳]. هرامتی که بوجوب زواج وتائید شرایع جیده

[۳] اکر شیخ زین الدین زنجانی مجرد نمی شد وطنش را دوست می داشت وپارسال در معیت آصف الدوله در کرمان علت فساد نمی شد وآلت قتل وجهاد نمی کشت ولایت بزرکی را پر از آشوب نمی نمود ورعیتهای

عادله کردن نهاد وسرنه پیچید اجناسشان زاید وقو میتشان بمعارج فلاح ومدارج نجاح رسید وهرکه چون بوم ویرانه طلب شد واز سلسله قومیت ومعیت کریزان کشت رشته خودو جماعتی را منقطع نمود.

پس کفتیم سلامت نفس وسعادت ارض در توافق وتمایل این دو جنس است یعنی در صفات واخلاق وآداب اتفاق یکجهت باشند آنوقت ساکنین ارض درهناء وسرورند وپیران عالم درربیع جوانی وغرور اسباب بهجت وصفاء هو اخواهان صلح موجود وموفور وداوطلبان نفاق وغوغا محجوب ومستور شوند،

شخصی ایطالیائی میکوید زواج یاجنیم است یانعیم وبرهانش این است که مرابطه که با الفعل در عالم مشاهده میکنیم وحسی که در اخلاق وامیال منبعثه بنی آدم می بینیم حب صادق ومنتج راحة مسعوده

مخصوص پادشاه را متفرق وپریشان نمی کرد تا خود کیسه پر کند وذخیره اند وخته نماید تعجب است !! این ابلیس منشان مدعی دیند اربند چنانکه همین علة غائی فساد بعد از انیکه تخمهای آشوبش را درکرمان کاشت به شیراز شتافت آن اندوخته هاراقالی خرید واز راه خلیج عازم بغداد شد به بغداد نرسیده به محمره رفت وشیخ معزا لسلطنه را ملاقات نموده شیطنتهای خودرا به چند مشتی زر بفروش رسانید وچون بلای آسمانی وارد خاك عثمانی شد باهرکه ملاقات میکرده وسوسه ها مینموده در بغداد وحلب اجناس تجارتش را فروخت وعازم مکه معظمه شدبعد از اتمام عمل تذویرش بشام رجعت واز شام به بغداد رفت تامن بعد قدم فساد بکدام بلاد کذارد وتخم کینه در کدام مدینه بکارد.
مترجم

نیست ابناء آدم هنوز با هم جنس وشریك خود مشغول تزاعند وبه
خصائم متابعه حیوانات مفترسه مشغولندودست از غیظ وحقد وحسد
بیتی برند اشته اند وخصائص مخصوصه خودرا از حیوانات درنده
تشخیص نداده اند چنین امتزاج وزواجی حیاة جحیم است واگر اهل
عالم بغیر مطالب مذکوره رفتار میکنند واز سبزه زارشان بوی محبت
یکجهتی واتفاق استشمام شود این زندکی نعیم خواهد بود .

﴿ فصل چهارم ﴾

در شروط مطلوبه عامه در اختیار زواج

رشته کلیه امور بشریت وسر حلقه اغلب حرکات انسیة به عمود
زواج بسته شده یعنی علت‌مادی انتظام عالم وپیوستکی ابناء آدم همین
است ولا غیر . عمده بی انتظامی عالم امروز در عدم تحقیقات ولا
ابالی کری انتخاب امر زواج است فلان زیبا جوان به محض نظری
بفلانه خود وخیالش را می بازد واسب هوسش را در میدان بی
فکری می تازد واز برای خالی از خیل مالی میکذرد وحال انیکه اول
دقتی‌که باید انسان در امر زواج بنماید امتحان مطلوبه است بدون تحقیق
کامله فریفته اقوال بی پایه دایه وقابله نشود واین امر مهم را سرسری
وهدر نشمارد بحکم وجوب باید منظوره خودرا من حیث العلوم

والصنایع والآداب والطبائع کاملاً وصحیحاً تجربه نماید ومطمئن کردد
بعد شروع باقدامات ظاهریه آن نماید تا راحتی عامه وآسوده کی تامه
درکره ارض مشاهده شود .

انفسی که میخواهند برای لذایذ اوقات زنده کی خود شریك
وسهیمی تحصیل نمایند وهم دمی بکیرند اولاً لازم است با تدقیقات
کلیه واطمینان قلبیه در صحة بنیه مقصوده وند اشتن امراض جلدیه
معرفتی کامل حاصل نمایندو بصیرتی مخصوص افزایندتا این مسئله در بنای
عالی صحة خلل وتزلزلی نیاند ازد ثانیاً آداب واخلاق ومحاسن کردار
ورفتار آنان است که بدقت تمام ومعرفت خاص طالب مطمئن شود
وخاطر جمع داردکه بالمآل ندامت روندهدو پشمانی حاصل نشود .
اشخاصیکه هوای نفسانی رابر تدابیر عقلی ترجیح می‌دهند وخیالات
شهوانی را بر محاسن حسیه مقدم می دارند میتوان کفت این اشخاص
برای ایام عمر خویش سعادت وراحت نخواهند .

حال ملاحظه میکنیم در بعضی از این اجساد نوعی امراض
مزمنه موجود است بشرح آن بپردازیم . بعضی اشخاص که بخل
ممقوت وطمع مرذول دارند بفکر آنند که از خانواده عیال کیرند
صاحب ملك ومال شوند ودارای کله وخیال کردند یعنی ثمر حیات
خودرا به ثروت ظاهری میفروشند تا لباس تجارت بپوشند

چنانکه اغلب ازهر دوبی نصیب شوند واز هیچیك بهره نبرند
ومالك دیناری نشوند نمی دانند که کفته اند :

ثوب الرياء يشف عما تحته — فاذا ارتديت به فانك عارى

در این عصر حب مال متملك قلوب اغلب ناس است وآنهارا
باین صفات دنیئه تحریك وتحریص مینماید وعالم محبت را باحراز
ثروت ونیل بمقام غنی ترجیح داده اند اوهام عموم باین ملاعب
ظاهره فریفته شده واز سلك صدق وصفا وطریق لطف ووفا
محروم مانده اند شرط اول در اختیار شریك وجود امتزاج طبیعی
وادبی وموافقت اخلاق وصفات است یعنی تقارب امیال قلبیه
ومدارك عقلیه اولی بکثرت لطف ووفور جمال ودویمی بمزیت
فضل وزیادتی کمال است .

طبیعت راسخه انسانی ازسه حالت بیرون نیست یاشدید القساوه
است ویا شدید الضعف ویا درجه اعتدال دو طبیعت اول ودویم
طوعاً آداب واخلاق را متلاشی مینمایند ولی درجه اخری مستلزم
اختلاط وامتزاج است وهر دو جنس را موجب مسرت وابتهاج
زواجی که با طبیعت اول ودویم ممزوج کردد نتیجه اش خصومت
وشقاوت وثمرش نفرت وکسالت است واکر با طبیعت آخری
موزون کردد هردو به لباس اتحاد ویکجهتی متلبس وبر سریر وفا

وصداقت جالس شوند شرط دویم برای امتزاج دو طبیعت وجود
مبادی صحیحه ایست که انسان را از غرق نفاق به فلك وفاق رساند
وآن عبارت از صفة سامیه ایست که مستحق تکریم واعتبار است
ومستوجب مزیت ووقار واکر حلقه از این سلسله مودت وخصوصیت
دو جنس مفقود شود ارتباط محال شود ودر بنای اذواق اختلال
وارد آید .

شرط عالم وعالمیان بسته انعقاد این سلسله وپیوسته امتداد این
حبل است اکر رشته را فصل وپیوستکی را تفرقه دهند نه محبت
پایدار ماندونه پایه وفاق بر قرار کردد . شرط سیم که لازمه ایام
حیات این دو جنس است یعنی بی وجود آن زنده کی تلخ وعیش
عزاست صرفه حال وتوفیر میزان معاش است که هرکه این
صفة را داشت همه راداشت وهرکه نداشت هیچ نداشت استقامت
هر قبیله واستقراری هر عشیره بسته کمند کیسوی این زیبا رخسار
است اکر قبایل وعشایر ملکی به نعمت این خوان سعادت متنعم
کشتند واز منبع این چشمه حیات سیراب شدند آن مملکت ودولت
باوج رفعت وسماء ابهت صعود می نماید والا در خاك ذلت وکنج
خفت باقی میماند فاعتبروا یا أولی الابصار . پس زندکانی بنی نوع
بشر بی وجود این کلعذار شرین کفتار بی صفا است . واضح است

فضیلة این صفات کریمه در مرأه حکیمه موجود است . زن
حکیمه بیت خراب را آباد کند وزن جاهله ریشه اش را برباد دهد .
سعادت دائمی انسان براین است که سر رشته امور را از تحت نظام
بیرون نیارد وکردار حرکات روز وشبانه خودرا معوق وبی ترتیب
نکذارد چه که خمیره انسان در عالم خلقت وطبیعه بی قانون نیست
ازدم نخستین تا نفس واپسین تولید شدن وزنده کی نمودن ودرجات
وتغییرات این قالب وهیکل را دیدن ومردن همه قانون این عالم
است وتغییر پذیر نیست . پس بدبختانه در صورتی که می دانیم چرا
حرکات هرروزی ما بی ترتیب ونظام است وهمه روی هم ریخته
است در هر کذری ندای هرکه خواهد کوبیا وهرکه خواهد
کو برو است مکر نمی بینم جمله کائنات محسوسه آنی در تحت نظام
مأموریت خود خارج نمی شوند عنکبوت نساجی میکند وزنبور
عسل جمع مینماید ومورچه دانه کشد هریك از این موجودات غافل
ومنکر قانون خلقت خود نیستند اکر هزار موانع رو دهد آنی از
وظیفه خود دست نکشند وبه کار خود مشغولند مورچه را نمی
بینید در عقل معاش خویش چه عجوبه ایست چه طور شش ماه
با زحمت ومشقت ذخیره سه ماهه زمستان را اندوخته کند تا در
وسط کار محتاج دیکری نشود وحاصل زحمت خودرا باسوده کی

بخورد پس ما بااین حواس فارقه وفائقه بچه دلیل باید امور اتمان
متراکم وبی ترتیب شود وبقدر مورچه مآل بین نباشیم ودر فکر
آتیه واحتیاج آینده نیفتیم مکر نفس ۱۰ حاضر ومستمد مساعی
جمیله نیست ومقبل خواص نظام وترتیب نه .

انکلیسیان که امروز مالك بر وبحرند ومقتدر هر کشور جمله
مساعی جمیله شان براین نکته مصروف است که در حسن صفات
جسدیه وعقلیه انسال واخلاف خود بکوشند شرط اول این اختلاط
را صحت حال ووجود کمال دانسته اند سعادت وخوش بختی عمومی
را وقوع در تحت این لو افهمیده اند غناء وثروت را مزدکارکری
دانند . ممکن است شخص واحد یا هیئت جامعه مملکتی کارکری را
فقر خودند اند بلکه فخرش کویند بدستیاری آن هر جور ثروتی
حاصل کنند ولی صحت جسد وتهذیب افعال بقوه کردار بما نرسد .
بندرت هردو در نفس واحد جمع شوند .

پس باید جفت خودرا به مجاهدات تدبیریه انتخاب نمود واز
صدمات هوس وهوای وهمی محفوظ ماند حالا درست تامل نمائید
وفکرکنید چه قدر فرق است در میان انکس که زنده کی را با
عقل میکند وانکسی که تابع هوا وهوس است مثلا ثروتی که در
مباشرت عقل بدستیاری هنر به دست شخص آید می بینی که پایه

استقرارش چه قدر محکم است واز هیچ آسیبی گزند نه بیند
«رو چیل» اروپائی و«واندربیل وکلدان» آمریکائی از کجا این
ملیارها را جمع نمودند وثروت تمام عالم را در زیر بغل خود در
آوردند مکر غیر از کاوش وکوشش عقلی وعملی اسبابی داشتند یا
کسی راالحت کردندویا برای بیچاره اسباب ضرر چیدند . پس دلیلش
چیست که مال دیکران بهر نسیمی حرکت کند وبجزئی صدمه متلاشی
کردد جواب این مسئله این است آب آوده راباد میبرد [٤].

[٤] دلیلش هم نمی بینید... قانون خلقتشان برصیادی ودام کذاری است همه فکر وخیالشان این است که بیچاره را بچنك آورده لخت نمایند یك وقتی با یکی ازآ شنایان در غمخواری وطن صحبت میکردیم که هیچ ملتی امروز به پریشانی وتنکدستی ایرانیان نیست صاحب برکشت کفت فلانی انچه اهالی سایر بلاد ایران پریشان وبی چیزمی شوند در مقابل بر ثروت وتجمل آنها افزوده میشود علتش واضح است تمام ایرانیان سروکارشان لابد باآنان است در هر رجوعی خالی از ضرر وخسارت رو بر تکردانند کفتم هیچ افسوس نخور آنچه این بی انصافان مارا لخت میکنند یا فرنکیان آنهارا لخت میکنند ونقود موجودشان را در باداش اجناس قلب میربایند ویا تیشه لا ابا لیکری خودشان بر ریشه ثروتشان میخورد واز پایشان در اندازد باصطلاح خودشان ان مداخلهای بی زحمت چادرهای حریری وزیر جامه های کشمیری می شود آه اکر از بی امروز بود فردائی !!!. مترجم .

﴿ فصل پنجم ﴾

﴿ در زواج ذو صوالح ﴾

اشخاصیکه در موالید عالم عنصری زمام هوا وخیالات خودرا
ازاد نموده اند مخلفه وجهازی در موقع زواج بهتر از حب خالص
نطلبند یعنی خودرا محتاج الیه آن دانند. صولون حکیم مشهور ودانای
معروف میکوید : مخلفات واثاث البیتی که زن بخانه شوهر آرد مثل
البسه ومخلفات شخص وبائی یاطاعون خورده میماندکه بهر محلی کذ
اشته شود اهالی آن جان بسلامت نبرند. همین فیلسوف میکوید:
مقصود از امتزاج وارتباط اهل عالم بقاء نوع وتعلیق امیال است نه
کسب دراهم وبازرکانی اموال کسانیکه محض تجارت ونفع اختلاط
کنند فی الواقع نفس خویش را میفروشند :

قل للذی رام العروس لمالها ‏ ‏ لا رغبة فی حسنها وکمالها
قد تنفق المال الذی وافت به ‏ ‏ ویظل فی عینیك قبح خصالها

زواج ذو صوالح درمیانه امم عالم بردو قسم است
اولاً زواجی است که اشخاص بملاحظه حفظ مرکز وکسب
ثروت استفاده کنند وازحسن وقبح آن صرف نظر نمایند مقصود
فطری شان اخذ کیتی است وقبض مقدار ماميتوانيم باين اشخاص

لقب حمالة الحطب بدهیم زیرا میزان کردارشان شایسته این رتبه است
وفهرست رفتارشان درخوراین خطبه. چه قدراین مردمان فرومایه وپست
فطرتند واز سعادت عمومی محروم شده اند ونفس عزیز خودرا
پابست بی مایکان مینمایند ودر عالم زنده کی تابع قانون عمومی نیستند
ورفتار خودرا مقلد خواهش شخصی میکنند . چه قدربی انصافی است
که انسان نفس اعمال خودرا پیروقانون عمومی عالم نکند وازیك هیئته
جامعه کناره کیرد وکریزان باشد ودیکر رجعت واتصالش میسر نشود.
شاخه که از ساقه درختی قطع شد از تمام هیئت آن درخت قطع می
شود همین طور است حالت انسان اکرنفسی از قانون جامعه عالم تجاوز
کند وتبرا نمایدعودآن بعالم انسانیت محال کردد چراکه از مرکز اصلیه
خلقت فراری است همین طور است بدون کم وزیاد حالت اشخاص
مکره سعادت که در وقت زواج راحت وسعادت خودرا به آرایش
ظاهره مبادله کنند وچون حیوانات پی لاشه چاق مردار میکردند
وخواص مستتره راکه سبب امتیاز مرد عاقل است دوراند ازند .

پس سرور حقیقی آدم این است که درظل لوای قانون طبیعت
علویه عالم بیرون نرود وباسعی کامل در اجرای آن مأموریت شرفی
بکوشد . بعضی ازپدران بی اندیشه معتقدند که امر زواج اولادشان
باید مطابق تصورات شخصیه آنها باشد وبا اجازه راسخه آراء آنها

صورت بکیرد ولی پرده غفلت عیون بصیرت این اشخاص راپوشیده
که استنباط این مسئله را بروفق خرد بکنند که زواج بدون وجود
محبت ورضایت طرفین بی استقرار است ودائم علت فراری افکار . رضا
واراده پدر و مادر تنها کافی حصول مودت خاصه شود وتولید آشتی
ودوستی صحیحه کند بلی باید که اولاد در مباشرت این عمل ازپدر ومادر
خویش احتراماً نه اضطراراً اجازه بطلبند واسترضاء اراده نمایند ولی
پدران بناید در این عمل جزاراده وخاطر خواه اولاد خواه پسر وخواه
دختر ارادهٔ نمایند وعلت مانعه شوند اکریك دومرتبه بلباس نصیحت
نه باساس فضیحت رائی زنندونیك وبداین عمل را خاطر نشان آنها کنند
اکرموثر شد فبها المراد والا پدران رامطابق قانون حق ممانعت نیست
چنانکه در ممالك اروپاوامریکا وسایر قطعات حتی دولت علیه عثمانی
درمحاکم ومجالس عدلیه این قانون مجری است همینکه پسر ودختر بسن
۲۱سال رسیدندمختارنفس خودخواهند بود دختربهرکه خواهد شوهر
کند وپسر هرکه را اراده کند بخواهد فقط محض حفظ شئونات
پدری ومادری دختر وپسر باید تاسه ورقه بعنوان استیذان برای پدر
بفرستند وآن اوراق اول باید بمهر محکمه عدلیه برسد ودر دفترثبت
شودکه فلان یافلانه ورقه براستیذان زواج بعنوان پدر خود فرستاد
اکرپدرتاآخر ورقه سوم براین امرصحه نکذاشت تکلیف احترامش

ساقط خواهد شد ودختر وپسر بمیل وخواهش خود مباشرت می
نمایند اگر احیاناً پدر ممانعت نمود دیوان جزا حاضر است که اورا جزا
ومکافات دهد [٥] .

انواع باقیه زواج ذو صوالح این است که شخصی قطع نظر از
استفاده وصرفه شخصیه نموده بلکه خسارت وضرر کلی نیز متحمل
شده باخا نواده جلیله بملاحظه کسب شرف ونیل بمقام رفیع وصلت
مینماید شاید سر یرش چند وجب بلندتر شود وشئونش فزون تر
گردد واصلاً در بند وقید شناعت خلق وقباحت خلق آن نیست
فقط باسم خشك وخالی قانع است [٦] .

---

[٥] افسوس !!! ما ایرانیان چون مرغ انطاری که هیچ چیزش
بمرغان شبیه نیست هیچ اعمال وکردارمان بآدم واهل عالم شبیه نیست در
تبریز دختر وپسر بمیل ورضای هم حاضر میشوند ودر حضور مجتهد عقد
جاری کنند مخالف قانون کلیه شرایع وسنن ناکح را ریش وسبیل ببرند وویرا
مجبور کنند که منکوحه خودرا طلاق گوید ودختر بیچاره که نه بر خلاف
شرع کاری کرده ونه برضد قانون عقلی حرکتی دیده است شبانه خفه می
نمایند وچنین ظلم آشکاری در شهر بزرگی سرزد کسی نبودکه اقلا سؤال
نماید بچه دلیل چنین حرکتی وحشیانه از شماصا در شد گویا خاك مرده بروی
عموم پاشیده اند در هیچ تواریخی دید نشده است که مردمان ایران باین
درجه مرده متحرك بوده اند گوش اگر گوش وی وناله اگر ناله من آنکه
البته بجائی نرسد فریاد است . مترجم .

[٦] همین قدر خوشحال است که حرم آقا خانم باشد دیگر اگر دیوصورت
باشددر نظرش پری نماید ویا اگر بد سیرت باشد ملك الاخلاقش خواند. مترجم .

حکماء ، مقننین عالم این وصلت را زواج جنون گویند از انروکه
آدم عاقل اسیر زن خویش نشود وکمین بنده عیال خود نگردد .
دانا زمام حریت وآزادی نفس خود را بدست نا دان بی معرفت
نسپارد وترتیب امور زندگی وآسایش خویش را بستایش کهتر
انسانی معوق ندارد . اغلب این اشخاص بمرض ذات الصدر مبتلایند
بامید انیکه شاید این وصلت اسبابی شود که چند نفری با وتعظیم
وتکریم کنند وبر عنوانات مراسلات او قدری بیفزایند اما غافل
است که اول باید خودش بخانم تعظیم کند ودست روی دست
بایستد تا دیگران ازاو بیاموزند وبخرج خودش دهند . بقسمی که
تواریخ بما خبر می دهد واحوال گذشتگان را شرح کند اغلب
آنان از روی حقیقت منبعث وزواج مقدس متزوج بوده اند
وبا محبوبه صداقت دست درآغوش کرده اند وجودشان بحلیه
محبت ووفا پوشیده بوده . واز رجس شقاق وشر نفاق دامنی پاك
داشته اند . ودر خیرات حیاة به سعادات قانع ومعنی القناعة کنز
لا یفنی را طریق اعمال وکردار زندگی خود کرده بودند
ولی در عصر حالیه کسانیکه خواهند رفیق عمر وشریك حیات
برای نفس خویش تحصیل کنند از اخلاق ادبیه ومحاسن علمیه آن
چشم پوشند ولب بندند جوهر آمالالشان دراهم ونقود است

دشتن انرا نقطه دایره کمال دانند . منبع فضیلت ومبدؤ خصالش
خوانند . در هیئة مجتمعه بشریه این مسئله را علت غائی شرف
وسعادت پنداشته اوقات خودرا چون تجار کرسنه در تفحص مشتری
پول دار مشغول داشته اند . غافلند که دمی زنده کانی با حصول
محبت ویکانکی وتوافق آراء بهتر از عمر هزار ساله ایست که انسان
متمکن باشد واز حلیه سواد عاری ووجود از حله فضل وادب
بری کردد .

حکیمی کوید: « اکلة من البقول مع المحبة خیر من ثور معلوف
مع البغضة » افسوس !! بر پدرانی که دختر خودرا در چاه بلا
اندازند وبا عادم المعرفة هم قرینش کنندونفسی به هوسی بفروشند
که بالاخره بمرض ندامت مبتلا شوند وبدرد افسوس وحسرت
معلول کردند غافلند که پسر مفلس حمیده خصال افضل از ملك
زاده معدوم الکمال است . فقری که حاصلش سلامت نفس وموافقت
جنس شود بهتر از ثروت وتمکنی است که علت فساد ومورث عناد
کردد .

این اشخاص که در جریان این امور دقت نکنند ونظر
بصیرت نیاندازند باید کفت لهم عیون ولا یبصرون .

فصل ششم

در زواج محبت

الحب افضل ما نحویه فهو لنا کالروح للجسم او کالنور للمقل

معنی زواج زواج محبت است وترکیب طبیعت . این مسئله بد
بختانه در این عصر نادر الحدوث است . عارف دانا وکامل بینا امیال
نفسانیه بامیال طبیعة واصطناعیه تبدیل نماید ونهال حب ذات وذات
محبت نشاند . زواج را وسیله ازدیاد ثروت وکثرت مکنت نداند .
اثر زواج محبت ووفاق است وثمر مودت واتفاق . نتیجه آن
تأدیب عالم وتهذیب اخلاق است وشعاع آن روشنی انفس وآفاق .
در این ماده نغمه خفیف کافی است وبیانی ضعیف وافی . لبیب
پژوه را بس یك اشارت . برای هر عملی فصلی است وبرای هر
کاری موسمی . زواج محبت ووصلت خالص جز در فصل جوانی
وموسم شباب ممکن نکردد . این موسم بهار عمر وربیع حیات
انسان است . میسر است آدم در این موقع هر نوع ثمری از
نهال وفا چیند وهر قسم میوه از شاخه صفا برید .

معلوم شد زواج محبت اختلاط طبیعی وترکیب اخلاق است
پس میکوئیم این زواج همینکه در قالبی سست جا کرفت بکمراهی

وضلال منجر شود وبه سرکشته کی وزوال منتهی کردد . باعتبار
اینکه محبت ضروریهٔ طبیعه بشریه است اکر بقوه صبر ورزانة
جلوش بسته نشود طبعاً منبسط شودوزمام چاره از دست بدررود.
انسان باید دائم از تهیجات نفسانیه وعواصف شهوانیه پرهیز کند
تا دهن محبت آتش نکیرد وسد صبر از جریان سیول افراط خراب
نکردد .

در این عصر حاضر ابناء هوشیار آن که میتوانکفت تا بحال مام
جهان باین مردانکی ابنائی نپرورده جمله خیالاتشان براین است که
سختیها آسان شود وبیکانکیها یکسان کردد برای موفقیت این نیت
مقدسه رنجها برده‌اند وستمها کشیده اند بعضی را بامر علماء
جاهل وکشیشهای باطل زنده در آتش اند اختند وجمعی را به
عقوبات شدیده حبس ونفی وطرد مبتلا نمودند ولی درهمه حال
خدای متعال یار ویاور خیالات آنها شد اکر نفسی فداشد وازجان
کذشت نفوس متعدده از چاه بجاه رسیدند واز قعر ظلمت باوج
رفعت دویدند عالم را لباس بدیع پوشانیدند وابناء آدم را بمقام
اصلی نشانیدند وبر صفحه هرج ومرج وبی ترتیبی امور سرپوش
نسخ کذاشتند . وحجاب مهملات وموهومات از میان عالم برداشتند.
لواء قانون ونظام که وظیفه مقدسه خاص وعام است بر سطح ارض

برافر اشتند . مقصود این است که این دانایان برای جزئی وکلی امور
نظر به نتایج خودشان دستور العملی نوشته اند وکردارنامه بیادکار
کذاشته اند تا ماوشما بمتابعت آن از قید سختی خلاصی شویم من
جمله در خصوص مباشرت زواج اسهل وجه را براین دانسته
اند که باید طالب ومطلوبه بدرستی از آداب واخلاق فطریه همدیکر
مطلع شوند وآراء خودرا از محاسن طبیعه هم مطمئن دارند بعد
بامر زاوج شروع کنند ودست امتزاج بهم دهند والا چه بسا
وصلتی که بواسطه عدم تجربه باختلافات مبادی ومشارب متحیر شده
نتیجه اش حزن وکدر وتأسف وندم کشته .

پس شمارا است که قلوبتان مفتون عیون نشود . به نظری عمری
نبازید ونفس خودرا در تعب نیاند ازید . هیکل انسانی قالب
فضل وکمال است نه مظهر حسن وجمال . ممکن است از فلز وچوب
هیکلی خوش منظر وهیولائی دلبر ساخت که هیچ بشری بملاحت
آن مشابهت نتوان نمود . ولی از مراتب کمال بی بهره است واز
محامد خصال بی نصیب . تاتوانید دربدو وزواج واتصال بامتحان طبایع
واخلاق همدیکر بپردازید ونقدینه حیات خودرا چون نقره در
بوته ندامت نکدازید تا ایام زندکانی شما مملو از برکات شود
ومکمل بیامین وسعادات . محبت غیر مجرب به طفلی صغیر ماند

که در مشاهدهٔ کلی دلش از دست رود وحواسش راپرت نماید
بخیال چیدن کل دست دراز کند غافل از این است که در وراء این
کلها خاره هائی است اکر باعضا خورد تابیخ وبن فرورود ناکهان
خاره های تیزدست لطیفش را مجروح نمود کل از دست داده
وبناله وکریه آغاز کرد عشق محبت همین است حلاوت حال ندامت
وپریشانی استقبال را فراموش نماید، وقتی که افواج شدائد ومصائب
هجوم نمود وارياح کدورت وشقاوت بوزید،

سرپوش مودت بود اشته شود وکاسه محبت بریزد. وبارتباطی
که بغیر آزمایش وامتحان بسته شده بود اسف خورد وبرمافات
حسرت برد،

الحب کالکاس قد طابت اوائله لکنه ربما محیث اواخره

ایضاحاً برای انقلاب امیال واخلاق بعد از زواج قصه آتیه
خالی از فایده نیست:

کویندیکی از مشاهیر مصورین از عاشقی خواهش کرد که
صورت معشوقه اش را رسم کند عاشق راضی شد وبمصور کفت:
«باین شرط باید صورکش لطیف تر از صورت ادونیس باشد. مردی
است که به وینیس آلهه جمال تعشق رساند چنانکه در اساطیر یونان
ثبت است، ومشعلی* دردستش باشد که بمشاهده آن در قلب

آتش افتد اکر باین تفصیل این صورت را با تمام رسانیدی آنرا
باضعاف خواهم خرید». مصور رفت وصورت را کما یلیق رسم
نمود ویك روز قبل از زفاف اورا نزد عاشق آورد. عاشق اورا
کرفت ونکاهی کرد وکفت: «اینصورت بروفق دلخواه ومقصود
من باتمام نرسیده وچنانکه باید چنك بدل نمیزند».

مصور که مردی حاذق وفطن بود مسئله را استنباط کرد کفت
صاحب من صحیح است این صورت هنوز کاملاً ازکار خارج نشده
مدتی مرا مهلت ده مطابق اراده تو باتمامش رسانم عاشق کفت:
«چنانکه کفتم اکر بقسمی که بتوسفارش داده ام ساختی آنچه بطلبی
خواهم داد والا دیناری نخواهم داد».

مصور بر خو است ورفت بعد از ششماه همان صورت را بر
داشت وآورد بعاشق داد عاشق براو نکریست وکفت: «این همان
صورت است که سابقاً دیدم هیچ تغییری در عملیه آن نشده ولی
سابقاً که بآن نظر می انداختم می دیدم معشوقه من همشیره ماه
آسمان است واین صورت دیو دمان ولی حالا که ملاحظه میکنم
می بینم آن مراتب عشق من نقصانی کرده وعکس بهتر از اصل در
نظرم خود نمائی نماید». مصور در جواب کفت: «سید ومولای
من آن وقت عاشق بودی وامروز متزوج هوس عاشق بانفس

متزوجی خیلی پیتونت دارد. آنروز در ساحت وزان بودی وامروز
در صرصر خزان».

فصل هفتم

سلطه والدین در زواج اولاد

بسیاری از پدران ومادران کوشش کنند که اولادشان برضا
ومیل ایشان مزوج شوند. تا باعث زیادی ثروت وسعه عیش
کردند. دریغ از راه دوررونج بسیار ارباب درایت واصحاب
کفایت دانند بقول معروف کوسج وریش پهمن ممکن نشود.
رضای پدروما در علت رضا واراده پسرو دختر نکردد. ثمر
چنین زواجی وداد ومحبت نشود. ومورث نمو وثروت نکردد.
مکرانیکه دوخلق پسر ودختر بدون شرکت غیری باهم توافق کنند
وتوأم کردند. در بین زواج باید خصایص ادبیه وصفات خلقیه
مراعات شود. ومقاومت خصوص امیال وقطع ماده کراهیت
احوال ملحوظ کردد. تا حب صحیح به عداوت صریح تبدیل نماید
واصل مقصود والدین مفقود نکردد. در این مسائل خبرتی کافی
ضرور است. ومعرفتی وافی واجب. باید وسائل برای این مسائل
حاصل نمود که مهذب افکار منیعه شود ومحدث اذکار مفیده کردد.

والا زواجیکه مقنع آراء وحسیات زن ومرد نشود جزند اسمت
ثمری ندهد وسوای حسرت اثری نه بخشد. حکما وفلاسفه
مشهوره کتب چند در این ماده تالیف نموده وباقطار عالم انتشار
داده اند وجمله کی میکویند: «زواجی که به شمار شعائر حب وصفا
مشعر نشود وبوشاح حرمت ووفا موشح نکردد حرکتی است لغو
وعنیف ووصلتی منقطع وضعیف. با این حالت باید پدران بی خبر
خبردار شوند وما دران بی اطلاع مطلع کردند که معنی سلطه نه
این است که آنها ترجمه کرده اند ورسم محترمیت غیر این است که
ایشان فهمیده اند. اولاد اقمشه ومتاع بازار نیست که بمعرض بیع
وشرا در ایند بلکه اولاد ودیعه الهیه اند. والدین مرهون تهذیب
اخلاق ومدیون تربیت اطوار آنانند تا چنانکه شاید وباید باقتضای
زمان ومطلوب عصر تربیت شوند وسناً وکمالاً بدرجه بلوغ
رسند. همینکه باین رتبه رسیدند مالك نفس وسلطان اراده
خویشند. انتخاب زواج منوط به خواهش ورضای آنها است که
در معرض حسن وکمال متاع مقصود را دیده ابتیاع نمایند. این
مسئله از بدیهیات عالم است متاع بمیل طالب ومطلوب کسب شود
نه باراده سمسار ودلال. محقق است پدروما در بمثابه دلال
وسمسارند اختیاری ندارند. تکلیف آنها زحمت فیما بین است نه

مختاریت نفسین . در مقابل اخلاق حسنه وطبیعة صادقه قلت مکنت وفقدان ثروت مانع زواج وحائز وصال نکردد . بلکه مانع این خیال ومنفصل این اتصال اختلاف آراء ونبودن میل یکی بد یکری است در اینحالت اکر کنج قارون درمیانه باشد ریك هامون مینمایند .

مثلاً اکر شخص بی مآلی بدون رضایت دخترش اورا عنفا در نکاح عادم المعرفة درآورد هفته نکشدکه دود اختلاف در مجمعشان بلند شود وپای اتفاقشان در کمند نفاق کیر کند . پدر براین مصیبت نالهاسر کند وفغانها برآرد . مادر کیسو پریشان زیر ناودان رود وسر برآسمان بلند کند شایدیکی از مردمان کره مریخ یا عطارد نازل شده امدادش دهند . جزع وفزعها بجائی نرسد . در دهای مهلکی که بواسطه بی امساکی خودشان در جسدشان بروز نموده علاج نپزیرد وجراحاتشان التیام نکیرد .

اکر دیکری ازروی تدبیر خاص واطلاع کامل دخترش را بشخص سلیم الحال وصاحب فضل وکمال تزویج کند . آن بآن ساعت بساعت نار محبتشان مشتعل شود وکل خصوصیتشان . مشام عالمی را معطر نماید . پدروما در از مشاهده آن مسرت بینند وبهجت کیرند نه بزحمتی دو چار میشوند ونه به مشقتی کرفتار کردند .

ایا آدم بابصیرت کدام یك از این زواج را موجب آسایش خلق

وراحت عباد داند . حکیم مشهور وفیلسوف کبیر ثیموستوکلس یونانی میکوید : « مردبی مال بهتر از مال بی مرد است یاصاحب بی خانه بهتر از خانه بی صاحب است . »

کویندیکی از تجار مارسیل « بندری است معروف در خاك فرانسه در ساحل بحر متوسط یا مدیترانه » . دختری جمیله ونور سیده وجیهه داشت . دو نفر بخواستکاری آن جوهر حسن وکمال ما فی الضمیر خودرا در خدمت پدر دختر بیان نمودند . یکی جوانی بود از نجباز اده کان فرانسه بکثرة مال وثروت مشهور ودیکری شبابی از اهل معامله در مقابل قلة مال بوفور فضل وکمال معروف وبحسن آداب ومحاسن اخلاق موصوف بود . پدر جواب هر دورا برضایت دختر حواله نمود . دختر که بکثرت فضل ودرایت متصف بود بمصاحبت جوان قلیل المال وکثیر الکمال رضا درداد وامضاء اجابت نهاد . پدر در جواب نجیب زاده کفت : « چه قدر مایل بودم با خانواده چون شما وصلت نمایم ولی چکنم رضایت دختر اولین شرط این عمل است مخالف انسانیت وقانون طبیعت است بغیر اراده ومیل او در اینخصوص رائی زنم ومباشرتی نمایم .

مرد آخر بین مبارك بنده است . از این بیانات پدران بی تربیت

مستثنی هستند چراکه محال است نادان دربی قیدی وآزادی خود
وعالمی را در آتش جهالت نسوزاند. چنانکه سابقاً اشاره شد اکر
پدران اولاد خودرا علماً وادباً به سن بلوغ برسانند ودر قالب
فضل وکمال خودرا بروز دهند بایدپسر بمیل واراده خودزن اختیار
کند ودختر به انتخاب خویش شوهر کیرد. امروزکه پرتو مهر
تربیت عالم را منور نموده وصیت تهذیب نفوس از ماه تا ماهی کرفته
دختران رالازم است که به جمیع اسرار این عالم مطلع شوند. وبه
کلیه رموزات بنی آدم پی برند. واز سر چشمه حقایق ادبیه وفنون
صناعیه معموله حالیه دول سیراب شوند. واز تاریخ اسلاف
خودشان مجز کردند. تا بفهمند زنان سلف از بی علمی درچه
مذلتی بودند ونسوان حالیه به توسل علم وادب درچه پایه رفعتی.
یکی از عادات مذمومه اسلاف ما این بود نظر به آراء وباطله‌شان
تعلیم بنات را جایز نمی دانستند. واین مسئله مخصوصاً علت
انعکاس وتنزل دولت وملتشان شده بودولی در این عصر فرخنده
ابناء هوشیار آن تربیت را بدواً حق بنات دانند. اکر بنظر انصاف
نکریم می بینیم آرائشان تا چه پایه مستحق تمجید وتقلید است ازآ
نروکه اولاد بدرجه از مادر آداب واخلاق اخذ کنند وتربیت
آموزد عشرآن از پدر اخذ نکنید علتش معلوم است که تا سن

هفت ساله در دامن ما درجادارد اعمال وکردار پدر براو مؤثر
نشود هر جورکه مادرش دارای طبیعت است او نیز بدآن خوکند
طایفه نسوان اکر سواد می داشتند روزنامه میخواندند تواریخ عالم
می دیدندمی دانستند امروز قدر ورتبه زنان اروپا وآمریکا دوچه
مقامی مستقر شده. پارسال در واشنکتین پای تخت دولت آتازونی
اعضاء مجلس حکومتی به خیانت متهم شدند دولت آنها را عزل
وبجای آنان از زنان کامله منتخب نمود یعنی درجه صداقت وراستی
آنها بر مردان مقدم آمد. هرساله تقریباً سه چهار هزارنفر دختر
برای ترویج وتبلیغ دین شریف مسیحی بآسیا وافریقا مسافرت
نمایندواز کیسه فتوت خود ملیونها خرج کنند. آیا از علم وادب باین
نکات پی برده اند وبد نباله این کارفتاده؟ یا نتیجه جهل وبی ادبی
است؟ دانایان وواقفان رموز دانند که کدام یك علت وسبب است.
زنان اکر باسواد باشند دخل وخرج خانه را منظم نکاه دارند
وآقا بمثل مشهور روغن نکشیده نخوردوحسرت باحسابی بقبر نبرد.
امروز موافق رأی جمله دانشمندان معنی نکبت این است که
بزرکان در تهذیب زیردستان وپدران در تربیت فرزندان قصور
نمایند وانفس آنها رابه زهر غفلت وجهالت بمیرانند. پس بزرکان
رالازم است باعلی درجه در تربیت ضعفا همت ورزند. وبه عشق

ومیل خاصه در تقویم کجیها شان بکوشند، تا در هیئت جامعه بشریه
اسباب خسارت نشوند ومایه فقارت نگردند.

امیال واذواق انسان باختلاف درجه عمر مختلف میشود. در
اوان جوانی یعنی از ۲۰ - ۳۰ شخص بجز حصول بمقصود خیالی
ندارد. وافکار خودرا جز در طریقه وصول مشغول نسازد. زواج
اعظم مانع این عمل است یعنی افکار مشتعله را منطفی نماید وامیال
ملتهبه را ساکت گرداند. در سن رجولیه یعنی از ۳۰ - ۴۵ زواج
انسان را بادراك مآرب ووصول بغایات مطالب تحریص مینماید.
این موقع را فصل ارتقاء گویند. بی وجود زواج اسکات هوس
وهوا ممکن نگردد. اما موسم کهولت یعنی از ۴۵ - ۷۰ شخص
غیر از توفیر ثروت وتکثیر مکنت جذوه ندارد. قلم عشقش بی
صریر است وسراج محبتش بی منیر. پس زواج حب آن است که
با سن رجولیه همعنان شود والا در موافقت جوان جاهل وپیر
باطل صدمه بیند ورنجور شود زیرا حب جوهریست فطری وقوه
ایست مسری گاهی از طریق بصر ودمی از راه سمع در نفس حلول
کند ودر کانون دل شعله ها کشاند وشراره ها فشاند.

فلا تحسبن الحب رغماً تناله فما الحب الا بالقبول وبالرضی

معلوم شد که سلطه والدین در امر زواج سمی است قاتل؛

وحرکتی است باطل. باید بالضروره این طوق سلطه را از گردن
اولاد بردارند واین مائده بی فائده را در خوان ابناء نگذارند. تا زواج
با حقیقت موافق آید ووصلت با ماهیت مطابق افتد. فقط پدران
را وظیفه است که در حسن تربیت واخلاق فرزندان سعی واهتمام
نمایند. ومبادی شریفه آنان را در اساسی گذارند که هیئت انسانیت
را از وی فایده رسد. وجمعیت نوعیت را نفع بخشد. اگر غیر این
مسئله نمایند بدست خود ابناء خود را در چاه ذلت وحقارت
اندازند. وآنها را از سعادت ومیمنت موجودی این عصر مبارك ثمر
محروم سازند. هزار افسوس براین پدران!!! قدمی بر ندارند
الا اینکه حیات خود وابناء را در کوره مرارت گدازند خیالی نکنند
مگر اینکه ریشه انسانیت را از بیخ وبن برکنند.

خاصه در این عصر مرض تطمیع مال حال واستقبال عالی را مهمل گذ
اشته. از همه محسنات زن چشم پوشند وبه ثروت او امید بندند.
وبرای قبض دارائی او دام زواج نهند عجب است!! نمیفهمند تحصیل
مال نه برای راحت حال است ونیکنامی مآل؟ اصرار در تکمیل
ثروت خطائی است کبیر وترجیح زن فاضله بر اموال حاصله امری
است عسیر. نتیجه آن نکبت وخسارت است وحاصل این ذلت
وفقارت خوشا بحال کسانیکه نصایح حکیمان را می شنوند. وبه

تبعیت آنان ریشه عدوات وخصومت مفترسه را از بیخ برکنند ،
واز نتایج خبیثه وحواصل سخیفه پرهیز کنند . ودراین عصر تمدن
وحریت نفس خود واولادرا درقید انقیاد وکمند صیادنیا نداازند ،

فصل هشتم

۱

در عدم موافقت زواج در سن جوانی وبلوغ پیری

طبیعت برای هر شیئ حدی وضع نموده که تجاوز ازآن بخود
طبیعت ضرر کلی رسد وخسارت فاحش واردآید . تزویج قبل از
نمو قواء بدنیه برای صحت وتندرستی شخص واخلاف آن ضرری
است عظیم دراین ماده اطباء مبحثها کرده اند ذکرانها خارج از
زمینه کفتکوی ماست . و انشاء الله اکر قضایا وحوادث ایام مهلت داد
در سایر کتب علمیه وطبیه بشرح هریك ازانها محض خدمت
بوطن عزیز میپردازم . یوسف

۲

در زواج قبل از وقت

بموجب فتاوی وآراء علماء وحکماء زواج قبل از حداثة متضمن
مضرات وفسادات بی شمار است . زیرا پسر ودختر دراین فصل که

موسم تربیت وتهذیب اخلاق آنها است بسلوك کودکان خو کیرند .
وبقیه عمر خودرا چون آنها بولوله وزمزمه میکذرانند . وباخلاق
زشت وآداب ناشایست مخلق شوند .

برای هر عملی کلامی است ومخصوص هر کرداری ایامی . طفل
قبل از فطام نتواند غدای ثقیل خورد از آنرو که قوه هاظمه اش
درخور آن خوراك نیست علت هلاکتش شود . مواقع فصلی عمر از
آوان تولید تا وقت فطام وتکلم باید به پروش ظاهر طفل پرداخت
همینکه زبان به تکلم کشوده شد وپا در حرکت افتاد باید ما در که با
غبان این نهال است با کمال دقت آنرا بدرجه تقویم آرد بزبان خوش
وبیان دلکش طبیعت اورا بادب ونظافت معطوف سازد ودر
ضمن بازی بعنوان کریزاورا باعداد شماره وشناختن و آفتاب .،
آشناء نماید ورسوم ور ودود خول مجلس وترتیب غذا خوردن را
بلسان شیرین باوبیاموزد از سن هفت تاهیجده وبیست باید در
مدارس ابتدائیه وعلیه وصناعیه به تحصیل بدایع علوم وصنایع فنون
پرداخت وهرکس در مقصود منه درس خود اخذ دیپلوم وشهادت
نمود . ودر تعمیل واجرای آن علم وهنر کوشید . آنوقت می تواند
مزوج شود ووصلت نماید . ازآنرو هم قواء عضویه اش بما فوق
نشو ونما یافته وهم حواس خصوصیه اش بدرجه کمال وشرف شتافته.

جمیع حکماء وعلماء عصر براین کلمه متفق القولند : که زواجیکه
در سن طفولیت دختر وپسر منعقد شود عاقبتش بغایت شوم
ونتیجه اش بنهایت مذموم است . در نظام معیشت بیتیه خلل
رساند وبر اوراق هیئت مدنیه آتش نفرت وخصومت فشاند [۷] .
چنانکه عده کثیری باین نکبت معدوم صرف شدند . واثری
ازهستی انها در عالم باقی نماند .
برای دختران تعلیم اقسام فنون وصنایع بنیه بیتیه از جمله واجبات

---

[۷] سروران کرام وهم وطنان عظام جسد جگرگوشه کان خودرا در فصل تعلیم وتهذیب بدو مرض مسری مهلك علیل فرمایند : اولا مرض مضحك منصب ولقب است که در سن هفت وهشت برای آنها منصب سرتیپی ومیرپنجی خرند وبلقب . . . الدوله و . . . السلطنة ملقبشان کنند طفلی که باصطلاح هنوز بوی شیرازد هنش استشمام می شود دارای حمایل ونشان سرتیپی اول شود معلوم است هرکنز بمکتب نرود ومعلم را اطاعت نکند همه رلی منتظر است سال آینده امیر تومان بشود . مرض دویم زواج قبل از وقت است که آنهارا در صغر سن مزوج کنند وطوق بد بختی وفلاکت بگردنش اندازند این فقره نیزبرای پیشرفت ترقیات اطفال مانعی است قوی . خود این بنده وقتی در کروس بدیدن یکی از خوانین مقیم در ورود پسرش را دیدم رو بدیوار کرده های های میگرید علتش را پرسیدم پدرش گفت فلانی اخوی چندروز قبل از طهران مراجعت کرده برای پسرش فرمان سرتیپی وحمایل ونشان برسم سوقات آورده بنده زاده انهارا دیده دوروز است متصل برای سرتیپی گریه میکند گفتم سرورا مبلغی مایه بگذار جناب وکیل الدوله در طهران واسطه مخصوص این کارهاست میتوانند این گریه را ساکت کنند . مترجم .

ومفترضات است . تا بتواند از غیری رفع احتیاج نماید . برای طبخ
یومیه محتاج طباخ نشود . برای ترتیب مشروبات از شربتدار تملق
نکشد . لباس خود وشوهرش را به همسایه ندهد . نه اینکه دختر
های توانگران از کسب این علوم معافند بلکه باید الی آخر درجه
در تحصیل آنها کوشند تا ظاهر وباطنشان مزین شود فرنگیان
مثلی حکمت آمیز میگویند که بزرگان علم وهنررا برای فرمایش
دادن آموزند اگر بنظر بصیرت بنگریم می بینیم جوهر کلام همین است
بزرگ خانه اگر خودکار نکند باید بفهمد که به خدام وکارکنان دستور
العمل مقصود خودرا بدهد . مثلا اگر خانم به طباخ فرمایش
فلان خورشت بدهد طباخ رندانه در جواب بگوید من ترتیب
وطبخ آن نتوانم بفرمائید بچه نوع آنرا می سازند اگر بلد نباشد چون خر در
گل ماند . اگر صاحب سواد نباشند ومحاسبه نتوانند در وقت
ضرورت یا باید بانخود ویا با انگشتان حساب نمایند . [۸]

---

[۸] اغلب خانمهای مملکت ما نیز باین دردبی سوادی گرفتارند وبمرض بی فهمی دو چار . درد اینجا است با این عنق منکسره شان دیده اند شکر بازار است اشتهاء معده شان لقب خواهد . این مسئله را نیزیك نوع آرایش وغمزه حساب کرده اند . آقایان بی شعور نیز غالباً از کثرة شعف که حرمش ملقب شده شب خواب ندارند وروز تاب چند نفری را سراغ دارم بواسطه اینکه همسرشان فلان خانم است حواس خودرا با المره باخته اند اگر خانم بآن ها فحش بدهد مثل این است صلوات می شنوند حکماء سیاسی این

٣

در زواج بعد از وقت

معلوم شد که طبیعه برای اعضاء تناسلیه حدی معین نموده ومیزانی قرار داده که اکر قبل از وقت ویا بعد از وقت با آن وظیفه اقدام شود ضعفی کامل در فاعل بعمل آید ومرضی در آن تولید شود که نتیجه اش با ولاد آنها خواهد بود. اولاد چنین شخصی دائم علیل ومعیوب بوجود آید واز ثمر حیات لذتی نه بینند علاوه برآن امروز روزی است که باید بهر شکلی خدمت صادقه به هیئت

حرکات را مرض ملکی شمرده اند وبر سوء وتهوین این مریان بسی افسوس خورده اند اکر انصافانه مشاهده کنیم می بینم او ضاع زنان در ایران موجب کریه وخنده است. غالبا محرك ترویج امتعه واجناس قلب خارجه در مملکت اینها هستند. نتیجه وحاصل زحمات مردان را بقروفر بی معنی میفروشند ، زنان ترانسوال امسال از فرط غیرت وتعصب وطنی علاوه براینکه با دست خود قامت بجکر کوشه کان ونوجوانان خودرا لباس جنك بوشانیدند غالبا خودشان حبا للوطن بمجاهدین وطنیه ملحق شده اند واز مال وجان واولاد در کذشته اند حال بیائید بکوشید خانمها محض خاطر پیغمبر از این اسراف وتبذیر دست بر داوید ومردان را دمی آسوده کذارید تاخر ابیهای خودرا اباد کنند ودر صدد اصلاح سایر بدبختیهای وارده بر آیند. بدروغ با مام تهمت نزنید ووای کر بلا خواب جعل نکنید زنان عالم در علم وفضل وهنر بر مردان سبقت کرفتند وداد شرافت وانسانیت دادند شما چرا چون بزلنك در عقب همه اید فضیلت به وسمه ابرو وسیاهی مو ودرازی کیسو نیست . مترجم .

اجتماعیه بنی نوع بشر نمود. این خدمت واعانت را شخص باید نسبت باولاد خود بذل فرماید ودر تهذیب اخلاق وترویض بر سنن آداب وتربیت آنها سعی بلیغ نماید تا نفس از اشتغال ذمه فارغ شود اولاً لازم است در بنیان صحت ابدان آنها را محکم کرد وپایه اجساد ایشان را استوار نمود چه اکر معیوب ومریض بوجود آمدند تربیت ناقص نتیجه نه بخشد وتهذیب اخلاق مریض ثمری ندهد پس باید در موقع وحدکار بوظائف مقرره اقدام نمایند تا نتیجه آن کامل کردد وفایده اش ناقص حاصل نشود . تا در واجبات توفیر سعادت وامنیت اخلاف امکان کردد وبه صفت قهر نوع ومفسد نسل موصوف نشود .

اطباء تجربه نموده اند که نسل شخص قوی البنیه وثاقب العقل توریثاً مماثل میشود وبهمچنین اولاد ضعیف الحاله وسخیف العقل تابعاً له متشابه میشود . « حسن نبات الارض من کرم البذر » مرد رأس بشریه است وزن قلب آن یا مرد سر است وزن کردن عقل مدیر هر دو . مرد درخت حیات است وزن ثمر وشکوفه آن . در خت بی ثمر حسن ندارد وثمر بی درخت بوجود نیاید . در امور معاشیه مرد شخم در آرد وتخم افشاند وزن حاصل را در ونماید . پس در اینصورت چرا وجودش را کرامی نداریم؟ وخاطرش را عزیز نشماریم؟

وبمحبت ووفاق بدور هم نکرائیم ؛ اکر مرد خطائی نمود زن به نظر
خضوع وتسلیم نکرد. واکر زن صواب نرفت مرد بعفو واغماض
ازآن کذرد .

زنان فاضله دائماً راقب ومایل لطف اعمال وحسن کردار شوهر
خویشند وطالبند همیشه در میزان سلم وصفا واقع شوند. بوی نفاق
وعناد از کلز ار خاطرشان استشمام نشود وشربت عداوت
وخصومت بمذاق رفتارشان نرسد . ولی زنان جاهله چون سك
هار به در ودیوار حمله برند ومتاع شرارت بجان ودل خرند. روزی
نیست که صیحه آنها جهانی را بلرزه نیارد وساعتی نرود که آه وفغان
آنان عالمی را آسوده نکذارد .

انما المرأة مرآة بها　　کلما تنظره منكَ ولك
فهی شیطان اذا افسدتها　　واذا اصلحتها فهی ملك

٤

در عدم مناسبت زواج باعتبار سن

حکماء کامل وفیلسوفان عامل برای موقع زواج فصلی معین
فرموده اند وموسمی مشخص کرده اند که اکر زن ومرد قبل از
این موسم دست بکار زواج زنند ضرر های کلیه بینند وبه صدمات

عظیمه دو چار شوند نمی بینید نباتات از موسم فصل خود تجاوز نمی
کنند علف در موقعی نمو کنند در موسمی شکوفه سر بر آرد.
شفتالو در فصلی ببازار آید ونارنج در فصل دیکر چهره کشاید.
هیچکدام از حد مأموریت خود تجاوز نمی کنند. محال است نارنج
بهار ثمر دهد وزرد الودر فصل خزان یا خرما اول تا بستان جلوه
کنند. پس ما چرا باید در حالتیکه خودرا اشرف مخلوقات دانیم از
حد خود تجاوز کنیم وتکلیف مأموریت خودرا نفهمیم ودر تحت
مقیاس قانون طبیعی عالم در نیائیم .

حکماء برای جنس ذکور فصل زواج را از طلوع عشرین تا
غروب اربعین مقر داشته اند واز برای طبقه اناث از ابتدای
عشرین تا ثلثین معین فرموده اند یعنی در این فصول اکر زن ومرد
بعمل زواج اقدام نمایند آسیبی نیست وبه نفس ونسل ضرری نر
سانند اما نه اینکه مرد چهل ساله باشد ودختر چهارده ساله ویا
بعکس حاشا که ضرر این معامله اظهر من الشمس وابین من اللمس
است واین زواج را وصلت حقیقی ندانند زیرا که مناقض شروط
طبیعت ومخالف قوانین صحیحه است . نتیجه جز اضمحلال وظائف
تناسلیه وخمود جزوه حیاة بشریه ندارد. این زواج به سبب عدم
ملائمة جسمانیه وطبیعیه نهال این دو زواج هیچوقت بادر موافقت

نیارد وثمر مواصلت ندهد . زمانیکه موافقت حاصل نشد عیشها
تلخ وروز کارسیاه شود عمری راکه آلت هر نوع آثارات خیریه
بود علة جدال وماده قیل وقال نمودند . رومانیان زواج پیران را
بانو سالان حرام می‌دانستند یعنی اکر تاده سال تفاوت سن داشتند
بأسی نبود والا بیشتر صورت امکان نداشت علتش این است که
آن پیری است پژ مرده واین جوانی است نوشکفته صحبت این
دو صحبت سنك وسبواست غیر از انکسار ثمری ندارد زاغ وبلبل
در یکقفس نه نشینند وباتفاق دانه نچینند .

کاش این مسئله از جمله ممتنعات شمرده می شد وچون رومانیان
قبحش را می فهمیدند تا زاغ راه کبك نه پیماید وزغن صوت بلبل
نسراید .

﴿ فصل نهم ﴾

﴿ در سلطه بین زوجین ﴾

باید دانست که ما منکر این مسئله نیستیم که سلطه مرد در امور
بیتیه ساقط شود ویا رفعت ریاستش بذلت هابط چنانکه در
وجوب این مسئله آیات کثیره نازل ودر حفظ مراتب او اخبارات
متواتره شامل است ولی برای هر امری قانونی مقرر است وبرای

هر رفتاری ذاکونی در خود تجاوز از ان منافی سعادت وشرافت
جنسیه ومخل هیئة اجتماعیه بشریه است سلطه وریاست تا موقعی
معنی صحیح می بخشد که بر آن اطلاق ظلم ووحیشکری نشود وزبر
دستی تا درجه مستحق اطاعت است که حقوق زیر دست را پامال
نکند که اکر به نقطه افراط واصل شود وکار بر او تنك کردد خودرا
چون سایر زیردستان آزاد نماید واز تحت ریاستش خارج شود .
پس باید مرد در ظل دو طبیعت نفس خودرا بروز دهد طبیعت
اول ریاست وسلطه معتد له وطبیعت ثانی مساوات ومحبت
کامله است .

برای تشئید نظام وترتیب امور خاص وعام میزانی معلق است
دریك کفه آن باید مرد نشیند ودر کفه دیکر زن ؛ اکر هریك
از اینها از حدود مساوات کم وزیاد نمایند میزان عمل دریك حالت
قائم نشود لا بد یك کفه صعود کند ودیکری هبوط نماید در
اینصورت سر رشته میزان بدست نیاید وفساد عمل معلوم کردد .
عاقل دانا همیشه میزان کار خودرا دریك درجه نکاه دارد . اکر
در رأی وعمل اختلافی روده هد ونفاق ظاهر شد برزن لازم
است که رشته تسلیم وخضوع را از دست ندهد تا اسباب ازدیاد
اعتبار وکثرت وقارش شود . انیکه ما این مسئله‌را بزن راجع نمودیم

حکمتش این است که زن جوهری ایست شریف وبدیع حفظ
امانت وو داد وضبط صداقت و اتحاد از خصایص ومقتضیات حالات
وی است . از کثرت حیاء بمبادلة اقدام نکنـد وبه آلت خضوع
بفقد ان غضب مرد راجع شود . اکر غیراز این کنند لا بد یك
طرف مضمحل شود وطرف دیکراز وحدت منزجر چراکه محال
است در تصادف دو قوه مستعده متفاوته یك قوه مستهلك نکردد
ویك طرف مضمحل نشود . قوه شمشیر تا جسد دیکر با آن تصادف
نکند برنده نیست وقوه تیشه تا با عضو دیکر مقابله نماید شکننده
نه . پس معلوم شد که خالق عالم سبحانه وتعالی قوه رقة را محض
این حکمت در زن آفریده که اکر زن به حبل خضوح وتسلیم متوسل
شود مسلماً آتش غضب مرد منطفی شود وسیل حرصش از جریان
افتد چنانچه مرد با این تسلیم وخضوع نه نشیند وکوشه صلح وسلم
نکزینـد بر جنس اناث هرجی نیست بلکه چنـین شخص درنده
ایست که بصورت بشر در آمده وحیوانی است که تغـییر هیکل
نموده .

خداوند تبارك وتعالی برای ذکور واناث طبیعتی مقرر فرموده
که هیچکدام مستغنی از دیکری نیستند ؛ زن را رفیقه مرد قرار
داده واورا در عالم حیات شریك عمر انسان نموده مثلی است

حکیمانه « الرجل هو رأس المرأة والمرأة هی مجد الرجل » زن بی
وجود مرد ثمر ندهد ومرد بی حصول زن اثر نه بخشد . زن اثر
مرداست ومرد ثمر زن پس هرد وبوجودهم محتاجند ودر عالم
خلقت اولین ماده امتزاج . مردان لازم است که زنان را چون
اجساد خود دوست دارند چراکه دو جنسین مؤثره اند که اثرشان
واحد است وابناء آدم بر صحت این دلیل شاهد . عناصر مربیه
به حسب ظاهر هیچ باهم مشابهت وجنسیتی ندارند ولی مؤثر
اثر واحد وابدا باهم مجادله ومحاربه نمی کننـد هر یك دراندیشه
انجام مأموریت خویشند جز ما بدبختانه این دو جنس باهم نمی سازیم
وبرأی کج خویش تا بعیم وامتیازات مخصوصه در بین این دو جنس
قرار داده ایم وتعلیمات وتادیبات را بیکی سزاوار دانسته ایم وبد
یکری نه وغافل هستیم که امتیازوبرتری انسان خواه زن وخواه مرد به
چهار صفت موکول فرموده اند : معرفت ومحبت وخدمت واستقامت
است هریك از این دو جنس دارای این صفات اربعه شد اوکوی
سبقت میربايد آیا عقـل وانصاف کواهی می دهـد که اکر زن
صاحب معرفت شود وعالم را محب وخادم کردد ودر امورات
استقامت ورزد در مقابل مردی سبك مغزوبی معنی که عوض معرفت
بجهالت چسپیده وبجای خدمت ومحبت اهل عالم به ظلم وفساد

عادت کرده ما بکوئیم این مرد مقدم برزن است بعلت انیکه او زن است واین مرد مثل این است بکوئیم هوای مملکت فرانسه معتدل است بعلت انیکه نهر کانژ در هندوستان داخل دریای بنکاله میشود. کفتیم که سلطه مرد سلطه اعتبار ووداد است نه ریاست جور واستبداد.

فصل دهم

در فرایض زنان وما یلزم آنان

بر علماء ثابت ومحقق شده که ترکیب بنیه طایفه نسوان بیشتر از ترکیب بنیه مردان مختلف میشود وعلتش را تباین افکار آنها دانسته اند.

بموجب قانون طبیعی عالم یکی از شعار واخلاق خصوصیه نسوان این است که در وظائف واجبات والدیه وانتظام معیشة بیتیه اعتنائی نمایند اولاً در تربیت اولاد بروفق سنن خاصه وترتیب صحیحه بکوشند ثانیاً اهتمامی وافی در نظام بیتیه وحفظ مقام آسودکی وراحت همسر خود بذل کنند. چنانکه امروز مردان به تحصیل علوم وادبیات محتاجند زنان محتاج ترند. هیئت اجتماعیه ما بی وجود زنان دانا وبینا مثل مرغ بی پرو درخت بی ثمر است

بعکس زنان نادان خارند در کلستان وکله . . . اند در بوستان. هیچ مملکتی از خواب غفلت بیدار نمی شود مکر اینکه زنان ومردان آنجا بینا ودانا باشند باید دانست که معنی تمدن عالم عبارة از انتظام اعمال عقلی وجسمی وتنظیقات منزل است انتظام اینها منوط بوجود زنان است وهمه آنان اکر دانا باشند در تصحیح آن حاضرند والا عقلشان از ضبط وفهم آن قاصر. زن عنصری است از عناصر مؤلفه هیئت اجتماعیه بلکه رابطه ایست متین وحافظه ایست حصین اکر لبیبه وداناشد این هیئت را ترتیبی خاص دهد ونظام وآداب حاضره را حفظ نماید واکر بی فهم ومختل الشعور است سلسله قومیت را بکسلاند وسعادات وآسایش را بزحمت وفضائح تبدیل نماید کنجها را رنج کند وآبادیها را چون بوم ویرانی بخشد.

وجود قبائل وعوائل را اس بناء تمدن وعمران عالم فرض نموده اند وزنان را استاد ومربی این قبیله وخانواده قیاس فرموده اند. پس حالا که معلوم شد وجود زنان اس اساس هیئه اجتماعیه بشریه است باید فهمید که تعلیم آنها نیز اقدم واوجب از تعلیم رجال است بلکه کوجوب الرضاع للأطفال ولزوم الماء للنبات است طفل تا شیر نخورده بفصل تغذیه نرسد ونبات تا سیراب نشود سر از حجاب تراب برندارد. هزار افسوس !!! وجود این مسئله در

اطفال ما در دامن
ممالك شرقيه چون سيمرغ وكيميا نا ياب شده
كدام مهربان دانا تربيت ميشوند وجكر كوشه كان مادر كنار كدام
مربی بينا مهذب ومؤدب كردند چرا اينقدر كه اهالی غرب چون
برق جلو آيند وسبقت كيرند بعكس مردمان شرق پس روند وترقی
معكوس كنند؛ زنان اروپا وآمريكا مدتی است در غيرت وتعصب
ملی بر مردان تقدم جستند وكوی سبقت ربودند مكر روزنامه
نمی خوانيد وتاريخ نمی دانيد كه طائفه نسوان آنها چه بناهای خيريه
برپا كرده اند وچه آثارات وطنيه داير نموده اند كه عقول ارباب
عقول از فهم آن عاجز وزبان كويندكان از بيان آن قاصر است.
اكر تربيت فرزندان [٩] همتی كنيد برای دختران مدارس انشاد نمائيد

[٩] ما از ممالك خارجه چشم می پوشيم ووطن عزيز خودرا بآنان توبيخ
نميكنيم ونميكوئيم در نفس بندرشهير نيويورك اتازونی آمريكای شمالی مخصوص
تعليم دختران چهارصد مدرسه مكمل علمی داير است وسالی تقريبا فقط
پنجاه دختر با شهادت‌نامه دكتری از آن مدارس خارج شوند وباحياء نفوس
اهل عالم ميپر دازند بلكه بعموم معارف شناسان وترقی خواهان ملت عرض
ميكنيم كه دولت عليه عثمانی كه پشتيبان كليه ملل اسلاميه است وحارس شريعت
مقدسه حضرت خير الانام محض تعليم بنات در هر شهری سه چهار مدرسه
علمی داير فرموده كه دختران مجاناً در آن مدارس تحصيل ميكنند بغير اينكه
خود ملت نيز همت نموده ازهر قبيل مدارس علميه محض تربيت آنان تأسيس
كرده اند چرا بايد اقلاً در نفس پای تخت دولت عليه ايران يك مدرسه
مخصوص دختران بنا نشود مانمی خواهيم فيلسوف ودكتر شوند اما بدرجه‌ئی

خودرا آرزو ميكنيد بدواً بايد اساس تربيت مادرهای آنها
محكم نمود حاصل بی زرع ممكن نشود وكنج بی رنج ميسر نكردد.
فريضه اهميه زنان اين است كه بحبل دين وتقوی متمسك شوند
هر عاقل بصير است كه در اين دنيا مرض بی دينی بی دواست
كليه فسادات از اين دردناشی ميشود. دين است كه كجيهای را
راست نمايد وآدمهای نا حساب را زير بار حساب می آورد دين است
كه حسن وقبح كردار ورفتار را بمردم می فهماند اكر دين در عالم
نباشد وحشيها بچه نوع بدور دايره محبت وشفقت كرد آيند
خلاصه آدم بی دين كه روش خودرا به بی قيدی ولا اباليكری
تابع نموده ممكن نيست هيچوقت كار صحيح نمايد وتابع قانون متين
شود همينكه زنان پا بدايره دانائی كذاشتند مردان از هر جهة
آسوده ميشوند زحمتها كم شود قال وقيل ها رفع كرده شب فراق
نقاب ظلمت ازرخسار بردارد وروز وصال سراز كريبان ديجود
بر آرد. چه بسا اشخاص بواسطه مصاحبت زنان نادان بمرض
ضعف ووهن كرفتار حالاً ومالاً به صدمات وزحمات فوق العاده

سواد نباشند و آداب دينيه خودرا ازروی معرفت يادكيرند تا دين را طوطی
واری از مادر شان بارث نبرند واز روی بينائی بلوازم مقدسه آن رفتار
نمايند واز اوضاع عالم آكاه كردند چنانكه فعلاً اغلب زنها اسم محله مسكونی
خودرا نمی دانند. مترجم.

دوچار گشته اند واز نعمت سلامت وگنج فراغت بی نصیب شده
اند بلکه چه بسیار قبایل وعشایر بواسطه زنان بی معرفت در عسر
وسختی افتاده اند وبمحنت وبدبختی رسیده اند.

اغلب دول بواسطه کثرت ووفور علم وهنر نسوانشان باوج
رفعت صعود نموده وبعکس بعضی بعلت قلت معارف ومشاعر
آنان به حضیض نیستی وخاک پستی هبوط کرده اند «فصاحت
وطلاقت بیان دختر مشهور فرانسوی در ترغیب اهالی فرانسه
بآزادی وجمهوری واثر کلام آن ضرب المثل جهان است».

پس خوشا بحال دول وملتی که از نتایج همم عالیه طائفه نسوان
از غنایم علم وعرفان بهره برند واز گنج رایگان صنعت وفضیلت
قسمت برمی دارند واز شجره حقیقت راحت ثمر چینند وفایده
بینند . وبدا بحال ملت بدبختی که زنانشان جز شرارت وجهالت
علمی نخوانند وغیر از جنک ومجادلات صنعتی ندانند وجودشان
آلت مضره ونفس موذیه گردد بهر خانواده واردشوند امنیت
صعود کند وبلا نزول نماید. بیچاره اطفالی که نهال عمرشان بدست
این مربیان جاهل کج وکوج شاخه برآرند وریشه بندند که دیگر
هیچ باغبان کاملی نتواند آن اغصان معوجه‌را مستقیم نماید جزانکه
یا اورا بهمان حالت کجی واگذارد ویابقلع ماده آن همت گمارد.

زنان بایدنه چندان دست اسراف وتبذیر به مکنت حاصله گذارند
که بالأخره موجب خسران وعلت حرمان گردند وهیئت حیاة
زنده گی خود واولادشان‌را متفرق نمایند: ونه چندان بخیل باشند
که نفس خود وخانواده را از نعمت راحت سلب نمایند وابناء
وطنشان‌را از اسعاف واحسان فراموش کنند:

بین تبذیر وبخل رتبة — وکلا هذین ان زاد قتل

مثل زنان با معرفت به صخور متینی میماند که عمارات عالی بر
روی آن بنا کنند که از صدمات عواصف وسیول جوارف
محفوظ ماند. ومثل زنان جاهله بزلزله ماند که در موقع اهتزاز
خانه هارا ویران ونفوس متعدده را بی جان نماید.

«پن» یکی از حکماء آمریکا است میگوید: «پدری که اولاد
خودرا عقل معاش وعلم صرفه واقتصاد بیاموزد بهتر از آن است
که اموالی وافره واملاکی کثیره ویرا بترکه گذارد». وحکیم
مشهور «هلیرتن» در تعریف غنی وفقیر گوید: «غنی کسی است
که دخلش بر خرج فزونی گیرد وفقیر شخصی است که دخلش از
خرج نقصان آرد». پس اشتغال زنان در امور بیتیه مورث
چند خواص است ومعمار چند اساس اولاً اورا از شهوات باطله
دورسازد واز اسراف وتبذیرش محروم گرداند وثانیاً فایده اهمش

راجع به حفظ نسل وتربیت اولاد خواهد بود . یکی از علوم مهمه
که در ممالك خارجه به دختران تعلیم کنند فن تدبیر منزل وحفظ
صحة ومواظبت مریض در غیاب طبیب وعلم فیزیولوژیا وتشریح است
که باید حتماً بیاموزند وبرای آسایش انسان بکار برند .

اکر لحتی نظر کنیم وبدقت تأمل نمائیم خواهیم فهمید تا چه
اندازه این مسئله بر زنان واجب است تا در صحة مزاج اولادشان
اهتمام ورزند . عوض کریه وندبهٔ که پهلوی بستر مریض مینمایند
علماً در حفظ نکات صحیه آنها بپردازند تااز بی علمی تیر به کبد نزنند
وآتش به خرمن خود نیاندازند .

دانایان با بصیرت می دانند تا چه درجه بر نسوان تحصیل این
علوم حکم وجوب دارد . حرکات شبانه وروزانه ما محتاج مبادی
علم حفظ صحة وتدبیر امر مریض است چه رعنا جوانان بعلت
جهالت مادران در حفظ صحة آنها شربت مرك نوشیدند وکاسه
حیات ریخته اند . باید زنان همیشه خانه ومسکن خودرا نظیف
وتمیز نکاه دارند چه که این عمل خود داء هر دوائی است و
دافع هر وبائی . امروز تمام اطباء متفق القولند که مورث اغلب
امراض مسریه ووبائیه کثافت وعدم نظافت است . چنانکه در
هندوستان بندرت فرنکیان مقیمین انجا بمرض طاعون مبتلا شوند

علت همین است که زنان اروپائی وامریکا بواسطه علم حفظ صحت
در رعایت نظافت وقلع کثافت کمال دقت بعمل آورند بعکس
هندوهای اهالی از کثرت نجاست وکثافت جبلی وفطریشان هر
روز هزاران مبتلا وتلف شوند ذلك جزاء الذین لا یعلمون .

زنان شرقیه را لازم است که منزل ومکان خودرا باحسن
نظافت ولطافت نکاه دارند . کرباس منسوج وطن خودرا با
کمال افتخار ملی هر هفته شسته تمیز بپوشند تا از ثمر دقت انها
اهل البیت از سرایت امراض مصون مانند وبه نعمت مجهول القدر
صحت فائز کردند . بخصوص امر مهم حفظ صحت تدقیق در طبخ وپرورش
مأکولات ومشروبات است که اکر از درجه نظافت خارج شود
هر قطره اش مولد امراضی چندشود . سررشته اینهمه اعمال در
قبضه وزمام دانائی طائفه نسوان است اکر کما یلیق دانا وآکاه
شدند میتوانند این بار سعادت عمومی را بمنزل بر سانند والا چون
زنان حالیه شرقیه در کل مانند زیرا محال است عالم طریق کج
پوید وجاهل راه راست جوید . وعجب است !! بمقتضای آیه کریمه
کل حزب بما لدیهم فرحون هر دو طبقه به رفتار وکردار خویش
خوشنودند . امروز بطوریقین وجود جهل در طائفه نسوان
بمنزله اثر مرضی است در بلدان باید اطباء حاذق وحکماء ماهر

علاج واقعه را قبل از وقوع نمایند تا مرض سرایت نکند ودرد
شایع نکردد آنوقت چاره از دست رود وعلاج متعسر شود
پس کسانیکه بر حفظ صحت جسد مملکتی کوشش کنند وحذاقت
بخرج دهند اولاً باید علاج آن واقعه را نمود واسباب تعلیم دختران را
بطور مشروع وصحیح فراهم آورد تا فایده از انها به پسران
راجع شود وبنیاد شان از طفولیت محکم نمود. اگر زنان از علوم
بهره نبرند چه میدانند اگر هوای منزلشان را عوض نکنند آسید
کاربونیك هوا زیاد شود واکثیژن «روح الحیات» قلت یابد علت
اختلال مزاج شود وباعث انقطاع رشته حیات کردد یا حلول آفتاب
میکروب امراض مسریه را دفع نماید.

یا آب خالص کدام است وترکیب اطعمه واغذیه بچه نوع ممکن
است تا مخل صحت مزاج نکردد پس لازم است که دختران را
بعلوم سطحیه آشنا کنند وقوه مستعده انها را باطل وعاطل
نکذارند. مکر جنس اناث چه معصیتی مرتکب شده اند که باید
حکماً کور بیایند وکر بروند ودر عالم هیچی نفهمند. آیا اگر دختران جغرافی
یاد بکیرند بی دین می شوند؟ ویا اگر حکمت طبیعیه بخوانند وبه
طبایع مخصوصه موجودات اطلاع حاصل کنند از ایمان خارج می
شوند؟

نه بخدای واحد اخلاق مهذبه نسوان مکارم اخلاق است
ومعرفت آنان روشنی انفس وآفاق اگر ما دران ما دانا بودند ما
جاهل ونادان نمی ماندیم وسرکشته وحیران نمی شدیم وننك
شرق نمی کشتیم.

﴿ فصل یازدهم ﴾

در اینکه عقل وجمال دو معظم وسایط سعادت زوجین است

چنانکه نور مشرق جمال طبیعة ساکنه دلکیران را مسرور می
کند وطبایع بارده پیران را محرور مینماید عقل نیز لباس شرافت
وفضیلت جنس بشر است وروشنی چشم اهل بصر. جمال دیده ها
را نور بخشد وعقل قلبهارا سرور. جمال معنی بهجت است وعقل
کنز معرفت

وحلية كل فتى فضله   وقيمة كل امرء عقله

عقل جمال را بدرجه کمال رساند ودر نبودن آن خودرا
بجایش نشاند. عقل ما را بر سریر سروری نهاد ودر کرامت وشرافت
بروی ما کشاد. جمال چون کلی است که خودرا موقتاً در هر بوم
وبر جلوه دهد وهر چند روزی کلشنی را آرایش بخشد ولی عقل
جوهر فارقه وزینة باقیه است. انوشروان میکوید: «عاقل از همه

کس بخداتز دیکتراست وبرای سلطان ورعیت بهتر از عقل زینتی
نیست زیرا عقل است که حسن وقبح را فرق دهد وزشت وزیبارا
امتیاز کذارد ». حکیم دیکر میکوید : «هر چیزی دروفورش
ارزان شود الا عقل چون زیاد کردد کران شود ».

تعد رفیع القوم من کان عاقلاً   وان لم یکن فی قومه بحسیب
اذا حل ارضاً عاش فیها بعقله   وما عاقل فی بلدة بغریب

پس زنان را لازم است تا توانند در ترویض عقل وتهذیب
اخلاق خویش بکوشند تا فضیلت خاصه تحصیل نمایند . زن عاقله
مولد سرور وابتهاج است وداء صحت هر مزاج وامراض مزمنه را
اولین علاج تا در مجالستش حاضرین کسب کمال کنند نه فریفته
جمال شوند . اکر دارای جمال است عقل انرا بدرجه کمال رساند
واکر دارای آن نیست عقل مقامش را بدرجه رساند که هموم
ناس بمعاشرتش استیناس جویند ومجذوب خاص وعام کردد .

لحدیثها السحر الحلال لو انه   لم یجن قتل السامع المتحرز
ان طال لم یملل وان هی اوجزت   ود المحدث انها لم توجز

زنانیکه در کسب مدارج عقل ومزایای آن اعتنا ورزند واهتمام
نمایند در کل شفه ولسان مشاربا البنان اند ومحسود خلق جهان عقل
چشمه سرور است وکان نور . عبد الله نصاری میفرماید : « خدایا

هرکه را عقل دادی چه ندادی وهرکه را عقل ندادی چه دادی ».
العقل کنز لا یفنی یعنی زمانیکه دارنده عقلند وصاحب فضل
کنز اسمائشان فانی نشود وخزینه عنوانشان محو نکردد . تادر عالم
کتب وتواریخ باقی است نام نیکشان موجب تذکار است ومنظر
أولو الأبصار چنانکه در صفحات تواریخ این نسوان بذکاء عقل
وحسن سیرت قابل توجه خواندکان اند مثل دبوره واستیر ویهودیت
وزنوبیا وژاندارك فرانسوی وکاترینا امپراطریس روسیه والیزابت
ملکه مشهوره انکلیس وزن کارفیله ومادام دیستابل ومادام راش
وغیرانیها .

بهترین نصایحی برای طبقه نسوان این است که الفاظ وکلام
خودرا بکفتکوی سخریه واستهزا ملوث نکنند وتکیه صحبت خودرا
کلام خشن وبی معنی قرار ندهند بلکه انرا بطیب ظرافت وحسن
بلاغت تمکین ورنکین کنند تا محبوب خاص وعام شوند زیرا تکلم
بحدیث باطل بلا طائل شیوه جاهلان است نه طبیعت عاقلان

نزه لسانك عن قول تعاب به   وارغب بسمعك عن قیل وعن قال
لا تبغ غیر الذی یعنیك واطرح   الفضول تحیی قریر العین والبال

این صفتی که درزنها مشاهده میشود یعنی تکلم به بیانات سخریه
وتنطق بمقالات بی بنیه مرضی است از امراض مسریه دواء این

داء وعلاج این وباء علم است . علامه مشهور شامفود میگوید :
« زن کامله ذات خودرا نظر بمزایای نفس معتبر شمارد نه بمزایای
رخسار وجمال » .

اقبل علی النفس فاستعمل فضائلها   فانت بالنفس لا بالجسم انسان

زنان بی هنر چون مرغ بی پرودرخت بی ثمرند خواه سلاله
خاقان باشند وخواه کدای بی سروسامان هرکه در کسب فضیلت
کوشید جامه وقار وشرف پوشید .

ایها الفاخر جهلاً بالحسب   انما الناس لأم ولأب
انما الفخر بعقل راجح   وباخلاق حسان وادب

جمال هبه ایست آلهیه ومنحه ایست طبیعیه . مشهدی ایست که
هر ناظر را لذت دهد وهر خاطر را حلاوت بخشد اذهان را
مشغول دارد وجنان را استمالت کنند . قلب را خلج وحواس را
حرکت دهد . سطوتش لطیف است وسیادتش عنیف . عات
عریان حلیه سواد هر زاهد است وآتش التهاب هر معاند . عاقل
ومجنون قوی وضعیف در تحت حکمش درآیند کبیر وصغیر امیر
وفقیر بدور شمع وجودش کرایند . بزرکان راپستی دهد وصغیران را
بلندی بخشد . لئیمان را عزیز کند وکریمان را ذلیل .

عرفاء جمال را از سماء کمال نازل نموده اند وعظمتش را ستوده اند

در هر زمان واوان در نزد کل شعوب وقبائل حصول جمال
بعبادت رسیده بعلت اینکه جمال مولد حب است وحب سید عالم
ومولای هر آدم .

وقتی که بحکم عقل رجوع کنیم واقوال مشاهیر اطبائیکه در
اینخصوص بحثها کرده اند ملاحظه نمائیم می بینیم که جمله براین
مسئله حکم میکنند که لطافت هو اوصافی آب واعتدال در مأکول
شفا وعلاج هر اجسام است . وبهچنین اکر در کتب اشخاصیکه
عمرها صرف تدوین علم جمال کرده وامهر مصورینیکه سالها در
قدود بشریه درس خوانده اند مطالعه نمائیم دریابیم که متفقاً امر
نمایند که جمال آن است که باری تعالی فطرةً ویرا بر قالب بشر رسم
فرموده نه جمال اصطناعی که مکروه هر بیننده دل آکاه است .

امهر اطباء متفق القولند که استحمام با آب بهترین وسائل صحة
جسدیه است ونظافت وپاکیزه کی اولین قوه بنیه بدنیه [۱۰] یکی

---

[۱۰] اطبائیکه استحمام را وسیله صحة فرض نموده اند مقصودشان
آب حمامهای اوروپا بوده نه آب حمامهای ایران که مملو از کثافت ومیکروب
امراض است . اغلب امراض جلدیه وانواع ناخوشیهای مسریه که در ایران
شیوع دارد از نتیجه شست وشوی در آن آبهای کثیف است . معنی غسل
این است که کثافاتی که بر روی جلد چسبیده ومنافذ جسد را پوشانیده با آب
خالص وصاف شسته تا آنها بریزند نه اینکه خزینه حمام را پر از آب نموده
پیر وبرنا مرد وزن یك بلد داخل آنجاشده [illegible]افات ونجاسات بدن خودرا

از اخلاق سیئهٔ نسوان این است که به جسد وصورت خود بعضی ادویه ودهنیات استعمال وضماد کنند غافلند که اغلب اینها برای جسد علت حدوث فلج وتشنج است. سفید آبی که بصورت وگردن خودمی مالند کاربونات سرب است که اطباء انرا سم قاتل ومتلف جسد گویند مخصوصاً اعضاء مضموده را به تشنج آرد. تنفذ آن بداخله بدن مورث جنون واختلال حواس شود علی الخصوص ظاهراً نیز در استعمال آن مزخرفات در انظار شکل اضحوکه سخریه شوند امید وارم زنان شرقیه بالطوع از استعمال این بلای مبرم دست بر دارند وبه حسن طبیعی خداداده خود مقنع شوند که اصل معنی حسن این است ونصایح حکماء چنین

حسن صادق وکاذب

میگویند وقتی که بلقیس ملکه سبا برای امتحان حکمة حضرت

مخلوق آن آب نموده خارج میشوند ودیگری بامید تطهیر وتغسیل بآن محل داخل شده یا غسل جنابت نماید ویا غسل جمعه مدتی نکشد که بامراض مختلفه مبتلا شوند وجان عزیزرا بسپارند. نمی دانم چه وقت باید ما به بیم که امت حضرت خیر الانام حدیث شریف النظافة من الایمان را اطاعت نموده به تنظیفات لازمه خود بپردازند. یك وقتی مسلم خان سرهنك طهرانی معلم موزیك حرف راست وحسابی را بطور مزاح میگفت: «فلانی امتیازی که حمام گروس باسایر حمامها دارد این است که میکروب آب حمامهای سایر بلاد ایران با میکرسکوب دیده میشود ولی در آب این حمام بدون وسیله میکرسکوب میکروبها محسوس می شوند». مترجم.

سلیمان علیه السلام از اقاصی ارض سفر نمود دودسته گل یکی مصنوعی ودیگری طبیعی همراه داشت که هیچ ممیزی نمی توانست در بین آن دو امتیاز گذارد وقتی که بشرف لقای آن حضرت رسید عرض نمود برای امتحان حکمت شما این دودسته گل را آورده ام میخواهم بفرمائید کدام یك صناعی است وکدام یك طبیعی حضرت سلیمان بواسطه اینکه از مجاوبهٔ ملکه عاجزشد حالتش غضبناك گشت ومدتی مهلت خواست با ملکه متفقاً داخل باغی شدند تفرج میکردند نظر حضرت سلیمان بکلی افتاد که مورچه ها بدور آن جمع شده اند از این مشاهده استنباطی نمود وفرمود آن دودسته گل را زمین بگذار ملکه اطاعت نمود مدتی منتظر شدند دیدند مورچه ها بدور یکی از دسته ها جمع شدند آنحضرت آنرا برداشت وبملکه داد وفرمود: «این دسته گل طبیعی است». بر تعجب وانذهال ملکه افزود وحکمت انحضرترا تحسین نمود.

حمقا میخواهند به تخمیر وجنتین وتخطیط حاجبین صنعت طبیعت راهم زنند. وبه تبییض رو وصبغ مو خلقت الهیه را تغییر دهند. وبه سفید کردن گلو وپیوند گیسو صاحب حسن شوند. وبه شیوه حرکات ورمز اشارات به جمال نایل گردند. اوقات عزیز خودرا صرف این مهملات می نمایند.

غیر از جاهل فاسد وغافل حاسد کسی در حسن وجمال خدعه
نکند. زن عاقله داندکه حسن صورت عرضی در شرف زوال
است وعلت اختلال احوال. اکر دارای حسن طبیعی شد خالق
حسن را بستاید واکر نشد پس فخر اوست زیرا شرف به حسن
اخلاق وطباع است واتمام دعوت نفس واتضاع.

ان الملیحة من کانت محاسنها   من صنعة الله لا من صنعة البشر

بعضی ناس بملاحظه قلت عقل وعدم حواس حسن راتناسب
اعضاء وراستی قد وبالا دانند اما دانا نفسی را باحسن نداند مکر
اینکه بآداب سامیه واخلاق عالیه فایز آید پس اصحاب ذوق وادراك
شیفته عاقله عفیفه اند ومفتون حالمه لطیفه. از رخسار جز بشاشت
نخواهند. واز کفتار جز عذبه نطلبند. زن را نیکوئی کار شرط
است نه حسن رخسار.

فلا تجعل الحسن الدلیل علی الفتی   فما کل مصقول الحدید یمانی

نه فقط این مسئله در نسوان علت نقصان است بلکه قانون
عمومی اهل جهان است اکر خاقان چین نعل اسبش را از طلا بندد
ودم ویرا با الماس ومرواید زینت دهد وچهارصد ملیون نفوس
رعایایش اورا پسر آسمان کویند اما چون بی علم ومعرفت است
ومغرور جهالت از اقصای غرب دولت کوچك پورتغال بآنجا

می‌شتافد واز املاکش تصرف می کنداین نیست مکردست بی علمی
وجهالت که یقه سلاطین شرقیه راکرفته رهایشان نمی کند وآنها
را باین مزخرفات یعنی خودرا بزك کردن در خاك مذلتشان نشانده
پس معلوم شد درهر شیء زینت صادقه واصلیه منوط است نه
زیور صنعی واستعاری هر قامتی که لباس حقیقت پوشید در سلك
اهل علم ومعرفت در آمد. این است امتیاز کار عالم وجاهل کامل
وغافل. هل یستوی الذین یعلمون والذین لا یعلمون.

فصل دوازدهم

در محبة ولذة ومیل است

١

در محبة

محبة ناموس کلمه عنایه الهیه است وضابط مجموع نظام بشریه. بهر
قطری روآرد عمارت نماید واز هر دیاری رحلت کند خرابی
رساند. محبة عمود ستوار تمدن است واساس پایدار تمکن. بی
وجود او هیچ بنائی ثابت نکردد وهیچ اساسی قائم نشود. اکر
محبت را کلمه عنایت خدائی کفتیم خطائی نیست زیرا در عالم مصدر
افعال غریبه است وتاثیرات عجیبه. بی سبب فلاسفه ویرا سید
عالم نکفته اند:

علی وجهها نور الصلاح یلوح   ومن ثغرها عطر الفلاح یروح
وبرق الهدی من لحظها متألق   ومبسمها بالطیبات یفوح
وفی خدها ورد المسرة ینجلی   لنا وبه قطر الهناء صریح
وقد لها یهتز عن طرب کذا   علی غصنه طیر السلام صدوح
دعی الله قلباً فیه قد صاح صوتها   وقاتل قلباً فیه لیس تصیح
هی الاصل فی الأکوان فهی مثابة   لکل قلوب العالمین تریح
بها تحسن الدنیا بها تفضل الوری   بها کل شیء صالح وملیح
لدی وجهها تجثو القبائل کلها   وکل سجود لما یعاب صحیح
بها کافة الاجیال غنت وقد اتی   لها من جمیع المنذرین مدیح
هی الکوکب السیار فی فلك الدنا   به السعد یغدو والنحوس تروح

مادام دو ستایل که یکی از مشاهیر نسوان اروپا وفضلای آن دیار محسوب است میگوید: «محبتی که از فضل منبعث شود نفس را عزیز کند وخاطر را شریف دارد. همین محبت است که تحسین وتهذیب اخلاق نماید وعقل انسان را بپایه رفعت وبرتری رساند».

محبت خاصه است که طبیعت وی برای تحریك خلایق وتدبیر کائنات در تحت اشکال مختلفه دعوت ناموس برگزیده عرفاء گویند محبت اقتداء وپیروی طبیعت محیطه است یعنی انسان زمانی که نفس خودرا کامل دید نفس خودرا مدیون محبت خلق جهان داند

وچنان در هیئت پیچیده آن تدبیر نماید که افکار را در ورطه طبیعیین اندازد وبرای هر حرکتی اسم مبهمی گذارد. محبت است که عالم را به قیام آورد وجمیع اشیاء را بحرکت ندازد. با محبت ممکن است رشته هر امری بدست آورد وسرپوش هر کاری برداشت وبه حفظ اجزاء پرداخت.

پس بدون محبت در میانه جنس بشر انتظام اجتماعیه در کنار نباید وامور بروجه مقصود صورت نگیرد زیرا برای تالیف بین افراد متفرقه محبت قوه ایست وحیده ووسیله اکیده. همین محبت است که میانه دو نفس منفصل زن ومرد پیوند ووصلت دهد وآمیزش بخشد این محبت را محبت صالحه گویند زیرا واسطه مخصوص بین الزوجین است ورابطه محروس جنسین. این محبت جوهری ایست که هر خانواده را قیام دهد وهر معیشة را اصلاح نماید. احوالات مجتمعه انسانی در حمایت آن استقامت یابد. وتمدن حقیقی باعانت او عمومی گردد.

محبت طاهره محبتی است که دامنش بلوث خصومت آلوده نشده. وسمع اخلاصش به بیان عداوت مکدر نگشته. جز در حصول رضا واستحقاق سعی ننموده وجز در طریق خلو ووفاق راهی نه پیموده. از محبت طاهره سرور دائمی حاصل شود.

ودارنده آن به فرح خصوصی نائل کردد . با این محبت الفاظ در قالب معنی جا کیرد . وبواطن در ظواهر مرآت صفا مرئی شود . نطق وقصد چون دو برادر توأم کردند . صداقت بهر محفلی قدم کذارد وعداوت رخت هجرت بر بندد .

۲

در لذت

نتیجه حاصله اشیاء که در نفس بروز نماید اهل عالم ویرا لذت کویند . لذت بحدی منتهی نشده یعنی آخر ندارد . واز جمله اشیاء غیر محدوده یکی این است . پس درجه لذت تا بحدی برای دارنده آن نفع بخشد که عاقبتش بضرر منجر نشود . ولی لذاتی که از ممنوعات ومناهی حاصل شخصی می شود ویرا لذت نکویند بلکه عصیان وکناهش نامند . این است که کفته اند : « حب التناهی غلط خیر الامور الوسط » . معنی تناهی کراهیة کردار وناپسندی رفتار است فونتل یکی از اعضاء جمعیة علمیه آکادمی فرانسه ملاذ واکلاً مباح شمرده وبر اباحه آن امر نموده . هلفیتیوس فیلسوف میکوید : « اراده خداوند بروفق صلح وعدل است بندکان خودرا در اینعالم بجمیع ملاذی که مطابق استفاده عمومی آید متمتع فرموده » . سلیمان حکیم کوید : « ملذات را برای ایام جوانی خودتان کل زینت

قرار دهید » . اپیکورس که اغلب فلاسفه مقلد ومعتقد آداب وآراء وپند میکوید : « بر انسان واجب است از حیاتی که خارج از ولیه ووظیفه اوست مفارقت نماید » عنتره شاعر کوید :

لا بد للعمر النفیس من الفنا   فاصرف زمانك فی الاعز الأفخر

وجود لذت در هیچ مکان وزمانی زائل نکردد ودر هیچ دور وعصری مضمحل نشود . لذت در بستان حیات کل همیشه بهار است ودر مرآت زنده کی انوار ابهار . لذت مورث جود است ومولد سرور . پس اکر لذت در قالب انسانی دارای این قوه رفیعه است واثر منیعه باید در تحصیل آن اجتهاد نمود . وزواج اعظم رابطه این لذت است . مقصودنه لذت خواص مباحه زن ومرد است بلکه ملذات کثیره ایست که مستوفی شروط لازمه زواج است ومستدرك عهود واجبه امتزاج .

وقتی که ما نظر بما دری اندازیم که طفل صغیر خودرا شیرمی دهد می بینیم چه قدر جلب نواع ملذات مختلفه می نماید اکر کسی از عواطف وشواهر لطیفه ایام رضاعت عبرت کیرد خواهد در یافت که ما در چرا سعی میکنند که آنچه در کبد دارد درپستانش جمع شده به طفلش بخوراند ؟ غیر این است که میخواهد آن لذت مخصوصی که در محبت است حاصل کنند . وپدر زمانیکه می بیند

اولادش پسر یادختر عصری‌از مکتب مراجعت کرده بدورش
گرد آیند ونخبه درس تحصیلی آن روز خودرا برایش بلحن خوش
میخوانند. وکذلك سایر اشخاص علی تفاوت فهومهم وعلی قدر
عقولهم هریکی به چیزی عشق دارد وتحصیل لذت می نماید. خلاصه
اینها محض استفاده لذت است ومیزان محبت هیچ کاتب بابیانی
نتواند لذت وشواعر مودت‌ووداد والدین را توصیف نماید پس آب
لذتی که بر صفحات خدود حسن وظرافت مقطر شود لا تعد
است در میزان خرد نسنجد ودر قالب تعقل نکنجد.

در صورتی ما کم وکیف انرا مشاهده میکنیم که هرچه عالم
وآدم دانا وکامل ملاحظه کنیم می دانیم که مبلغی لذت ومحبت بیشتر
تحصیل شد. هان !! ای بنی نوع بشر بدانید که شما تکمیل نمی
شوید مکر بزواج. برای زنده کانی در این عالم باید زراعت کرد
وتخم افشاند. کسیکه زرع نکرده محصود نبرد وحاصل نخورد پس
مزوج شوید. زواج موجب نظام اکوان است وانفاذ اداره
خالق منان. زواج صوت قضا وطبیعت را اجابت کوید. هیئت
مجتمعه بشریه را بتولید نوع وتکثیر بشر ترغیب نماید.

جمیع ادیان وشرایع مدنیه بامر زواج امر نموده اند. زواج مفرح
قلب است ومقوی جسم. عمر را در از کند وصحة را حفظ نماید.

عنان شهوات را محکم در قبضه اقتدار خود نکاه دارد صابر را
راحت کذارد. برای امراض جنون واختلال وغیرها از امراض
عصبیه ودماغیه سدی ایست حصین ومانعی ایست متین. برای
این مسئله دلیلی واضح وبرهانی قاطع است که عازبین ومجردین
غالباً کم عمر می شوند. یکی از منافع زواج این است که انسان را
از عادهٔ مضره نکاه دارد زیرا در عدم مواظبت نفس بی زمام آرام
نکیرد ونصیحت نپذیرد بنای صحت را منهدم کند وخودرا در
مهلکه اندازد چنانکه اغلب اطباء متفقند که عمده امراض چون
مالیخولیا وبله والمانیا واختلال وصرع وهستریا وفلج وسل نتیجه
بی زواجی ومعاشرت زنان مریضه است این است اغلب اشخاص
بامراض صدریه وکبدیه وعصبیه مبتلا ودردشان بی دوا شده است
نعوذ بالله از عواقب این حرکات ونتایج این سیئات. منشاء این
عادت معاشرت ردیئه حداثت است که از اختلاط اجناس مختلفه
وعوائد متنوعه تاثیر کند. فساد از علیل به صحیح منتقل شود وعناد
از هم نشین سرایت کند.

علتش این است که این اشخاص صحت وعقول وآداب را
فوت نموده اند ووجوه اعمال وافعال خودرا تحت اغطیه ووراء
ستور رسم کرده اند وبر صفحات اخلاق ومظاهر احوالشان

حجاب جنون کشیده اند . پس مزوج شوید تا از این عادت مضره خلاص کردید . زواج شمارا بمنافع جزیله رساند وبروساده عیش وصفا نشاند . عمر شمارا طولانی کند وقواء جسدیه شمارا در حد اعتدال نکاه دارد . تخم هنا ولذت کارد وحاصل حظ وسرور در وتماید .

خطیب بلیغ وشاعر لبیب در این معنی اشعار ذیل را سروده وآن این است :

یا زمان الشباب سقیاً ورعیاً   وسلاماً یا خیر کل زمان
قد ظننناك یا نعیم مقیماً   ما ظننناك نشأة النشوان
نحسب العمر فیك دهراً طویلاً   واللیالی تمر مر الثوانی
کم نشقناك نشق نفحة طیب   ورشفناك رشف خمر الدنان
وشغلنا عن الحیاة بلهو   وانصرفنا الی الوجوه الحسان
وسکرنا فما دنا الصحو حتی   آذنتنا السنون بالحرمان
غیر ان الشباب لا بد فیه   من غرور یسطو علی الشبان
ای غصن ما حرکته ریاح   ای قلب لم ترمه عینان
فاخو الرشد من صحا قلبه من   غفلة الجهل قبل فوت الاوان
وتحلی من الهناء بما یـ   ـبقی صحیحاً علی ممر الزمان
فانتهب فرصة الصفاء شباباً   لا تظن الصفاء ظلا ثانی

کتابخانه عمومی صاحب الامر ع
۱۳۸۷
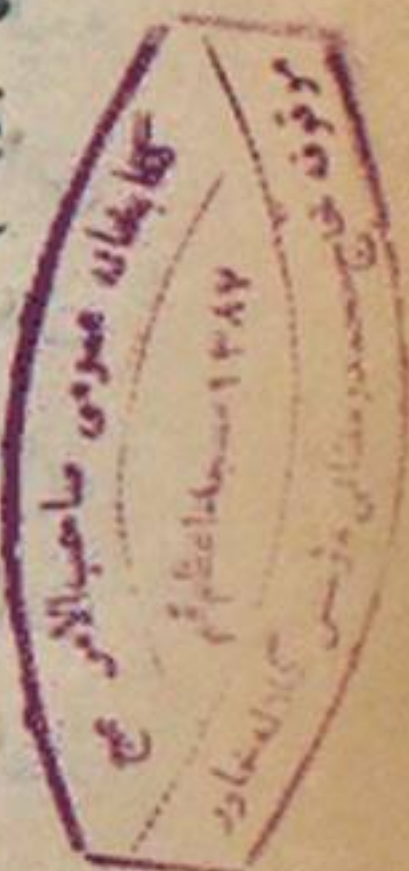
وادخر من صباك جسماً معافی   فالصبا والصفاء لا یخلدان
وتمتع بذات خدر حلیل   ناعماً بالرفاء والولدان
فهی تهدیك من نسیمات فیها   منعشات الارواح والابدان
وحوالیك من بنیك عیون   لا عیون المهی ولا الغزلان
ووجوه تغنیك عن شعر موسی [۱۱]   ولیالیه اربع او ثمان
وخدود اشهی واطوی واندی   من دموع الصباح فی نیسان
ولهم فی حدیثهم نغمات   یا حنینی لنغمة الکروان
هذه لذة الحیاة وهذی   ایها الناس غبطة الانسان

شخص کامل خورده بین ومرد عاقل با تمکین کلیه حواس وخیالش بر این است که ازوی خلفی دانا وفرزندی بینا باقی ماند وبخدمت ابناء آدم واهل عالم قیام نماید وتوجه ونظر التفاتش همیشه نسبت بوی است که از کنج دانش بهره بردو در معرض بینش متاع معرفت خرد . پایه تربیت ویرا محکم نماید . معلوم است که پایه تربیت اولاد منوط بمعرفت ما دران است ودانائی آنان وآنهم دیه ایست بر عاقله وظیفه پدران است که به تشویق بزرکان بنات خودرا دردبستان هنر با معرفت نمایند واز قید وهم وخیال وکدر وملال آزادشان فرمایند تا عالم لباس بدیع پوشد

---

[۱۱] شاعری ایست مشهور در فرانسه . مترجم .

وخلق آن طریق منبع پوید. پس تا توانید در سعادت حیات وشریك عمر خود اهتمام ورزید ودر اعمال وافعال خودتان طریقه سلم وصفا پوئید که مقام ابناء انسان بلندتر از این است وشأن نژاد بشر نه چنین است. جنك وجدل شیوه درنده کان است نه خوی انسان. هان بکوشید که امروز روز آزمایش وامتحان است والمرء فی الامتحان یکرم او یهان.

۳

در میل

تا بحال هیچیك از فلاسفه را نجسته ایم که به تحدید میل احاطه جامع ومانع کرده. ویا کاملاً به تشریح آن پرداخته. ودر بوته خیال منجمدات آنرا کداخته باشد. نهایة بعضی سطحاً دانسته اند که میل عبارت از جاذبه ایست که قلب را بسوی دیکری جذب مینماید. نه اینکه احسن والطف واجمل از او باشد بلکه بواسطه امتلاء باصره از قوه غیر منظورهٔ که ویرا بدان سوکشد. واعم از اینکه مصدر این قوه عقل باشد یامشاعر قلبیه. پس نتیجه واحد است که دائم ما را بانجذاب شخص متعجب دیکر محرك است. انجذاب مورثه میل نیز بتفاوت اراده وخواست است. یکی رعنا ودیکری قصیر وزیبا اراده دارد.

یکی فربه وسمین جوید. ودیکری ضعیف وانین. یکی شیفته موو کیسو است ودیکری فریفته چشم وابرو. یکی طالب خط وخال است ودیکری مایل حسن وجمال. یکی را صحبت خوش آید ودیکری را رؤیت در نظر آید. ژان ژاك روسو فیلسوف معروف فرانساوی زنان ترشیده وعبوس در نظرش جلوه میکرد. دانای مشهور دیکارت زن سرخ مووکشاده رورا دوست داشت. میل این دو فیلسوف کبیر نا شیء از تأثیرات حداثت وذوق تصرفات ودخالت بود زیرا زمانی که ذوق قابل تغییر است میل نیز تابعاً متغیر می شود. جماعتی مدتی بزنان شکم بزرك میل میکردند وفرقه فعلاً بزنان کمر باریك.

فرانسویان موزرد وآلمانیها چشم کبود رامیخواهند واغلب اهل شرق چشم وابرو سیاه. پس معلوم شد که درجه میل وذوق بتفاوت است ومتصل در تغییر. درجه میل در طایفه زنان بیشتر از مردان است. قوه میل در آن طبقه نتیجه ها بخشیده واثرات باهره نموده حکایت درجه میل ومحبت ژان دارك دختر چوپان زاده فرانسوی در آزادی وطن خویش از تصرف انکلسیان بر این مسئله کواهی است صادق وآن این است:

در سنه ۱٤۲۰ میلادی دوفن شارل ششم بادشاه فرانسه در

خفا دختر خود کاترن را به هانری پنجم پادشاه انکلیس تزویج
نمود وتاج وتخت فرانسه را باو واعقابش بخشید که بعد از فوت
وی متصرف شود. اتفاقاً شارل دیوانه وهانری هردو در
سنه ۱۴۲۲ فوت نمودند. هانری ششم پسر هانری پنجم حسب
الوصیه تخت وتاج فرانسه را متصرف شد ودر پاریس جلوس
کرد وحکمران مطلق دو مملکت کردید. بیچاره شارل هفتم
پسر شارل ششم بی مملکت ماند. کلیه سنیورها بدور هانری
در پاریس جمع شدند جز چند نفر از انها وفا داری کرده
شارل هفتم را در یکی از ایالات فرانسه بورژ پادشاه نمودند.
در این سال در اقلیم فرانسه دو پادشاه کنجیده بود. یکی در
پاریس ودیکری در بورژ. ولی پادشاه پاریس غالبتر از این
پادشاه بود. اغلب فرانسویها بر این سر شدند که خودرا آزاد
نمایند وحرفشان این بود که مملکت وخاك فرانسه از ما است
شارل ششم منتهی بزرك شرفی بود وحافظ وپاسبان ما. از
حاصل زحمت ما زنده کی میکرد: چه حق دارد یك مملکتی را
بهوای نفس خود باین وآن به بخشد. در کوشه وکنار از این
حرفها میزدند چون اوضاع هرج ومرج بود کسی بحرف حسابی
آنها کوش نمیداد.

از آن طرف هر روز بر تسلط هانری ششم افزوده می
شد وایالات ارلیان را در تحت تصرف خود در آورد وقلمروش
وسیع کردید. در قریه دمری دختر چوپانی ژان دارك نام
در سن ۱۷ سالکی میل نمود که فرانسه را از چنك انکلیسیها
خلاص نماید. فکر صحیحی نمود که مطلب را بطور الهام ورؤیا
بمردم به فهماند. در اول مسئله را باقربا وخویشان خود ذکر
نمود که چند روز قبل از آسمان ندائی بکوشم رسید که میکفت:
«برو ووطنت را خلاص کن». انها بیچاره را ستهزا نمودند
ژان دارك از این خیال منصرف نمی شد وهر روز که با
کوسفندانش بصحرا میرفت مترصد وقت وفرصت بود. روزی
در بیابان یکنفر از یاوران فوج متعلق شارل پادشاه بورژرا
ملاقات نمود مطلب را نیز برای او بیان نمود وخودرا روی پایش
انداخت. ومقصودش این بود که وی را نزد شارل برساند. یاور
بحرفهای او خندید واورا به صنعت چوپانی که داشت دلالت
ورهنمائی کرد تا از این خیال منصرف شود ژان دارك باین
اعتراضات دلخور نشده چند روز بعد لباس سر بازی در
بر کرد وبسر وقت شارل هفتم روانه شد. در وقتی رسید که
شارل از شهر شینو مراجعت میکرد وچند نفر از

سنیورها [۱۲] در معیت او بودند ژان دارك خودرا روی پای او
انداخت ومقصود خودرا بیان نمود که چنین الهامی بمن شده استدعا
دارم چند فوجی بمن مرحمت بفرمائید تا فرانسه رآزاد نمایم
شارل در جواب گفت :
« اگر خداوند اراده فرموده که فرانسه را از جنك انگلیسیها
خلاص فرمایند ممکن است بی قوه واستعداد عنایت نمایند . »
ژان دارك با حالت گریه گفت : « شما لشکر به من التفات کنید
خداوند ظفر می دهند » شارل از این حالت ژان دارك برحم
آمده راضی شده چند فوجی باو داد وریاست آنرا بعهده خود
او واگذاشت ژان دارك با آن افواج بر نواحی ارلیان غالب
آمد وانگلیسیها را بیرون نمود . فرانسویان از مشاهده این ظفر
بر قوه عسکریه ژان دارك افزودند وباز بمحاربه رفتند ودر جنك
باتای در ۱٤۲٦ باز بر انگلیسیان غالب آمدند وشارل هفتم را
تا بشهر « ریمس » رسانیدند وآنجا خطبه سلطنت باسم او
خواندند . ولی ژان دارك خیال داشت که ویرا تا پاریس برساند

[۱۲] سنیور که بمعنی آقا ومولا است آن وقت در فرانسه مثل ملوك الطوائف بودند در هر ولایتی یکی از اینها بود وحکمرانی مطلق می نمود پادشاه پاریس فقط دارای نشان ولقب پادشاهی بود مختار بعزل ونصب آنها نبود . مترجم .

بدبختانه در ورود این شهر زخم برداشت ومدتی ماند چاق شد ،
باز شروع به جنك نمود که در این دفعه ریشه انگلیسیها را از
خاك فرانسه قلع نماید همه جا با فتح حرکت نمود
اهالی « کومپیان » از بیم ژان دارك « کورکو لیون » هارا
بامداد خود خواستند . طرفین بهم ریختند وژاندارك بدبخت
اسیر شد . کورکولیونها ویرا بانگلیسها فروختند ودر « روان »
محبوس گشت ودر همین سال بموجب فتوای کشیش بزرك « ژان
کشون » زنده در آتشش سوزانیدند . قتل ژاندارك علت آن
شد که کلیه فرانسویان برضد انگلیز خروج کردند . ونتیجه آن
شد که هانری از پاریس بیرون رفت وشارل بجای آن منصوب
گشت . وآب رفته فرانسویان بجوی باز آمد .
مقصود از تفصیل وتشریح این قصه این بود که بعضی زنان
ظهور کرده اند وبعملی میل نموده اند که هزاران سال تاریخ نتیجه
حسنه انرا بر ابناء عالم ذکر میکنند که یکی از انها همت ومیل
ژاندارك فرانسوی بر اطلاق وحریت وطن عزیز خود بود که
اگر میل مقدس او نبود امروز دولت وملت فرانسه در بین نبود ،
همه انگلیسی بودند ومیبایست اهل عالم امروز از ظلم واجحاف
انگلیس صورت عدم میگرفتند . معلوم است اگر رقابت

امروزی آنها دربین نباشد وکلیه قدرت وقوه بایکی می بود
آنچه می خواست برسر شرق می آورد ولی حالا هر کدام که
بخواهند دستی در از کند دیکری برای جلب فوائد خود وحسد
ذاتی مانع می شود ونمیکذارد این است که بعضی دربین آنها
محفوظ مانده اند پس یك سبب عمده این مسئله نتیجه
میل دختری چوبان زاده فرانسوی بود . هیچ امری در عالم
صورت نکیرد وهیچ کاری انجام نپذیرد مکر اینکه بنا واصل
آن بمصالح میل محکم شده باشد : تا با میل تخم نکاری حاصل
برنداری . میل مرکب هر راحلی است وقوه هر عامل میل
در اجساد امور بمنزله روح است ومفتاح فتوح . میل بر سر
هر خیالی افسر است وبرای هر کاری رهبر .

زواج تا باقوه میل توأم نشود محال است که پاید ارماند
یابر قرار کردد . وآن دو جنس رفیق وشفیق هم کردند ویار
وبرادرهم شوند پس عنان زنده کی وآسوده کی حیات آنان
بدست قدرت میل است ومیل ممکن نشود الا برضا وطوع دو
نفس . اکر دودل بهم راه مودت حاصل نمودند وهمدیکر را
در موارد مختلفه آزمودند حصول میل میسر است ونتیجه
آن مقدر والا هرکز این بار بمنزل نرسد وهیچ میزانی ویرا نکشد .

میل غلبه ساطع است ولشکر فاتح . دلیلش این است که
عساکر ممالك اجنبیه علاوه براینکه جان خودرا بمبالغ کثیره
فروخته اند مخصوصاً میل مقدسشان این است که برای حفظ
حقوق وطنی ورعایت مراتب ملی جان فشانی نمایند این است
که اغلب رایت فتح وظفر در دست بیدقدار انها است .

در زواج میلی است که در احساسات واسطة البین این دو
شخص اشتراك مخصوص دارد ولطائف حسنه وفوائد مستحسنه
مضمر است . پس در این اشتراك واتحاد اعتبار ووفاء ناشیء
می شود ووقار وصفاء ناشر کردد . حکمتش این است اکر میل
خاصه درمیانه زن ومرد حادث شود آینده واستقبال آنها در
راحتی وآسایش خواهد بود وحکم شخص واحد پید امیکنند .
در ناساز کاری روز کار اکر مثلاً مردمریض شد زن در تمشیت
امور آن حاضر خواهد بود وبهمچنین اکرزن شد مرد حاضر
است . اکر میل ومحبت خاصی در میانه نداشته باشند مورث فساد
وعناد خواهد بود غالباً در اینموارد دیده شده یا مرد زنش را
مقتول ومعلول نموده ویازن شوهرش را مسموم ومعیوب
کرده است .

میل صحیح میل صرفی است که از حرکات مقتضیه قلب ناشی

کردد . وبصفات قائم بذات تکیه نماید نه باعتبار دیکری . تعلقات
این میل در وجود وتفضلات آن به عقل وحکمت وحسن
وفضیلة متعلق است . از مال وجمال قلب جهال مسرور کردد
ومزاج سرد شان محرور . ولی دانایان وفضلا از عقل وکمال
بهجت آرند وفرح بیند ودر سبزه زار نشاط نشینند . حقیقةً
میل روح اجساد است وختم اسناد . همین میل است که عالم را
بشور آورده ومصدر عجایب واعجازآتش نموده . همین میل است
که دختران آمریکائی را برداشته به چین وآسیا آورده تامردمان
سبکمایه آنجارا از جاده مستقیمشان بر کردانند ودر طریق دیانت
خودشان کشانند . وکسی درمیانه این ملت پید انشود که همتی کرده
بهر خیالی که انها رو آورده ایشان نیزاستقبال نمایند افسوس !!

انرا که عقل وهمت وتدبیر ورأی نیست
خوش کفت پرده دار که کس در سرای نیست

﴿ فصل سیزدهم ﴾

در وسایل تمکین محبة بین زن ومرد

بدون خلاف زن اجمل مخلوقات خداوا لطف آن است واجب
است که بنوع خصوصی وقسم صحیحی نسبت باو توجه واعتنا
ورزند ورعایت جانب اورا ملحوظ دارند . وبر زن لازم است

که دائم خودرا در نهایت نظافت ولطافت نکاه دارد . ژان ژاك
روسو میکوید : « در عالم شیء بوجود نیامده که انسان از او
تنفر نماید بیشتر از آنکه از زن کثیفه نفرت میکنند . واین
شخصی که از او دوری می نماید خطا نرفته وبی حق نیست زیرا
بدون شك زنانیکه در لطافت جسد ونظافت ثیاب خودشان
اهمال میکنند بدست خویش شوهران خودرا از نفس خودشان
دور می سازند یعنی نظافت ولطافتی که قوه جاذبه میل شوهران
نسبت بزنان است خودشان با آلت لا ابالی قطع ودفعش میکنند
وسد نفرتی دربین خود وآنان حایل وحاجز قرار می دهند . »
بلی برای اینکه محبت زن علی الدوام در قلب شوهر باقی ماند
ملاحت وجمال فقط کافی نخواهد بود بلکه بر اولازم است که
همیشه با لباس مرتب ونضیف وحالت منظم ولطیف خودرا در
نظرا وجلوه دهد چراکه در نظافت جسد وثیاب وسلامة ذوق
ولباس قوه ایست چشم فریب وغالباً این قوه در ساقه قلب شاخه
محبت برارد ومرد را در قیدی شدید فشارد حال اکر ملاحظه
بکنیم چه قدر بی انصافی است که وسیله باین آسانی را زنان
شرق از دست دهند وخودرا در انظار مرد آلت نفرت قرار
می دهند .

هر شیىء در عالم همینکه پا بعرصه نظافت وتمیزی کذاشت
همیشه در نظر است ومحفوظ از نسیان وخطر یعنی همه دم مه
وش ودل کش است تا در تحت تبعیت این قانون است دایم
طبعش جوان وحالش یکسان است بمحض اینکه باکثافت ونا
تمیزی آمیزش نمود هر زمان چون سستی پیران وباد خزان
سوهان روح وقابض جان است . پس باید زنان این شیوه مرضیه
را از دست ندهند . جد وجهد بلیغ در تمیزی جسد ولباس
ومنزل وساس خود بکار برند واز انجام نکات دقیقه آن غافل
نه نشینند واز نیل باین مقام وسعادت عظیم کوشه محرومی نکزینند
معلوم است مرد در صورتیکه زن خودرا در هر اوقاتی مرتب
ومنظف دید پرده نفور در پیش نظرش برداشته شود وهمیشه
با او بطور ملاطفت ومحبت مماشات نماید وطریق مصاحبت
ومودت پیماید .

مرد زمانی بزن خود تعلق دوستی ویکجهتی میرساند که ویرا
بصفات ادبیه واوصاف حسنه مخلق وموصوف بیند مثل عفة
ووداعت . وصدق وامانة . وحب کار واستقامه . وطاعة مقرون
بحکمة ودیانة . وحشمة وصیانة . هریك از این صفات در هر کس
مجتمع آید مستلزم تکریم واعتبار است ومستوجب تعظیم ووقار .

لازم است که از اهواء واغراض که ام الامراض است بری
وعاری بود ودوری جست زیرا ینبوع اختلاف وتکدیر وچشمه
نفاق وتنفیر شاخه این شجر است وتلاشه این حجرنه پایداری
در آن است ونه برقراری در این هذا لخسران مبین . بعضی
خصال ذمیمه واوصاف رذیله چون رقص وتمثیل در مجالس
جهال انسان را از نیل بسعادت زواج محروم دارد بنوع خصوصی
باید مادران دختران خودرا از اقتران واکتساب این خصال
ممنوع دارند تا جمله مساعی وکوششان بر نیل ووصول حصول
مراتب زواج شود . زنانیکه نفس خودشان را عزیز دارند
واراده میکنند محافظة بر واجبات خود باقی مانند بر آنها واجب
است که جانب شوهران خودرا فرونکذارند وتنظیم وتنظیف
بیت وتربیت اولاد را مهمل نشمارند تا جسارت عدوان قاصر آید
وسرور وفرح در اوقاتشان وافر . وبرایشان واجب است که هر
امری را بدرستی وراستی بر شوهران خود مکشوف دارند
وشییء را از انها مخفی ننمایند زیرا محل اعتماد وثقه زنان شوهرانند
در صورتیکه ز معتمد وموثق خود اختفاء امر نمایند شکی حادث
شود واز جرثومه شك تغیر تولید کردد وتغیر سم حیات انسان
است وموجب تیره کی جنان .

با الجمله تا هر درجه که زنان نسبت بشوهران خود حب ووداد
واعتبار واعتناء ورعایت واکرام نمایند در تحصیل آسایش وراحت
خود کوشند ولباس سعادت وامنیت خاصه بر قامت خویش
پوشند. زیرا در عالم چشمه هر کاری محبت است. همینکه نور
محبت ومودت بر جهان تابید ظلمتهاروشن کرددو قبرستانها کلشن.
درختهائیکه در خشکسالی نفاق خشکیده ومقطوع الثمر کشته
بود از این سحاب شاداب شده میوه های یکانکی دهد واثمار یکرنکی
بخشد. وچشمه هائیکه سالها از تابش عواصف محترقه اختلاف
بریان واز جریان مانده بود ساری وروان شود واراضی میته راز
نوخرم وچمن نماید.

کثرت توقف مدت زواج ورفاهیت آن بسته اخلاق وسلوك
زن است. اخلاق وسلوك ممکن نکردد مکراینکه حب مخصوص
ودوستی صحیح وامانت وحنان واکرام ومعرفت جمیل در آراء انها
واسطه شود ورابطه کردد. آنوقت ممکن است طبایعشان آسایش
کیرد وخصایصشان فزایش آرد. اشخاصیکه میخواهند با شرکاء
عمر خویش براحت وسعادت زنده کی وعیش کنند سزاوار نیست
که با آنها اختلاف ورزند زیرا زواج بمثابه درختی است خیر وشر
اکر خوب ویرا توجه نمایند وآبیاری کنند میوه شرین وکوارا

دهد والا ثمر تلخ بخشد. پس باید همیشه مواظب شد که حقیقة
امیال وشعائر محسناتشان را درك نمود. وبا ذوق انها موافقت
کرد وتلطف واکرام ابذال داشت وچنانکه سزاوار جنسیت است
همراهی ومحبت فرموده. اکر بعضی اوقات زنان بملاحظه نادانی به
تقلب اهواء وسرعت غضب بدون سبب مباشرت کنند تکلیف
مردان دانا این است که بآب حلم واصطبار آتش غضبشان را
خواموش دارند وحرکاتشان رافراموش کنند.

بعضی صفات وآداب زنان در نظر مردان قبیح آید ولیکن
اکر ملاحظه شود صد چندان آن در خودشان موجود است
کسیکه جبلی وفطرتش براین است که در مردم زند بر در
زدن خودش تقبیح نکند. عمل قبیح بمنزله لباس چرکینی است
بهر قامتی پوشیده شود بدنما است خواه آقا باشد وخواه بی بی.
انسان نه آن است که تیری در چشم خود نه بیند وریکی در چشم
برادرش بیند. بازنان باید همیشه متواضع ومحتشم بود زیرا تواضع
وحشمت دلهای رمیده را بچنك آرد ورشته بریده را بژرنك.
خصوصاً این صفت باید شیوه طرف مقدم باشد ومعلوم است
طرف مرد تقدم دارد وکفته اند: «تواضع زکردن فرازان نکوست».
پس مرد باید همیشه به حبل تواضع وحشمت متمسك شود تا

هیچوقت در مرور ایام زنده گی خود گرفتاری وسختی نه بیند.
تواضع قوه ایست دل ربا یعنی طبایع ثقیلهٔ راکه هیچ قوه ویرا
حرکت ندهد حدت این قوه اورا برباید.

نشاید که مردان بقوه ادراك وافکار شان بر زنان تفاخر
کنند بلکه در عالم خلقه وطبیعه آنان راقرین وعدیل خود دانند
وهم کفو خویشتن خوانند. مردان در جسد خلقت چشم وبازوی
راستند وزنان چشم وبازوی چپ پس حسن این جسد آن است
که دارای هر دو شود زیرایك چشم بد نما است ویکدست بی
صدادر اینصورت نباید وزن مقام آنها را خفیف کذاشت.
ورعایت شؤ نشان را منظورند اشت. ودر اصلاحات امور
وزنده کانی آنانرا بامداد نخواست. اغلب مردان با وجودیکه
خودشان را صاحب هوش وخرد دانند در محل ضعیفی که نکته
کجی از زنان مشاهده میکنند کاسه حیات خودشان را ریزند
وباایشان در آویزند. شیخ خوب میفرماید:

اکر نادان بوحشت سخت کوید   خرد مندش به نرمی دل بجوید

مرد باید همیشه از غلظت کلام که مورث نفرت وخصام
واختلال نظام است دوری جوید وکناره کیرد. زیرا این صفت
منافی ومخافض قدر وشأن مرد است مسراتش بزحمت وراحتیش

به نقمت تبدیل نماید:

کلامی راکه مفتاح وصال است   ادیبان آلت فصلش نسازند
متاعی کامتیاز آمد بشر را   بازرکان دونانش نبازند

هرکز از تلطفات زن بطبایع خاصه خودتان واستقبال امیال
آنان با حسن وصول وقبول غفلت نکنید. وبسویشان جز
بملاذ بسیطهٔ طبیعیه عود ورجوع نمائید. چراکه ملاذ بمنزله
غذاست هر چه بسیط وطبیعی شود احسن واوفق است.

اما باید ملتفت شد که ملاذ چون کل سریع الذبول است
واجب است که بکل لطافت انرا محافظت کرد خصوصاً که
رایحه آن مسکر است وسزاوار نیست که متواصلاً ازآن تمتع
برد زیراکه مستی وسکر موجب فقدان شعور است وانسان را
باستخفاف وتیرکی رهبری نماید.

شخص عاقل هیچوقت طبیعت خودرا بخشونت وعبوست
معتاد نمیکنند وغضوب وغیور نمیکردد. اکر وقتی از همسر
خویش ریبه واکراهی در قلبش داخل شد باید در خاطر خود
این مطلب را بنماید که غیرت وتندی مثل محبت کور است
اذیتش نسبت بجسد بیشتر از سم قتال وتیر جدال است پس
باید نفس را از مخالطت ومؤانست این صفات ناپسندیده ممنوع

داشت تا از قالب سلم وصفا خبط وخطا صادر نشود ، واز
چشمه وداد آب عناد جاری نکردد ،

اکر در احتیاطات لازمه در سؤ ظن مستندی حاصل شد
وبدون دوری وتجنب طرف برابر انتزاعی حادث کردید مرد
عاقل حکیم در این ماده نکات دقیقه خودرا از دست نمی دهد
واز فیما بجریه آینده همیشه حذرمی نماید تا موضوع سخریه
نکردد وعلت استهزاء نشود ،

عمده همه این مقالات این است که باید فهمید عیب بزرک
زنان بطالت وبیکاری است واین صفت ام الرزایل والخبائث
است یعنی فی الحقیقة مرضی است که اکر چاره آن نشود همه
اوقات اجساد زن ومرد علیل وسقیم ماند وصحت در خودنه
بینند ویا مصدر ومحدث همه فسادات وخسارات امروزی
ماست خاصه‌در معاصرت این عصر فرخنده که دست طبیعت
جمادات را بحرکت آورده وحیوانات وحشی وبری را زیربار
کشیده وطیور را بکاروا داشته نباید بهیچوجه زنان را به بیکاری
وروی بمخدع نشینی عادت داد که رشته حیات کسیخته نشود
وماده زنده کی افسرده نکردد . واین صفت ردیئه ورذیله کم کم
شیوع بهم نرساند وبرای دختران میراث ما دری نشود که

چون آتش نفط در خرمن عمرشان فتد وهیچ قوه اطفائیهٔ
بخاموشیدن آن قادر نباشد . که فصلهای خرم ربیع را خزان
کنند وقلب عالمی را بریان . کسانیکه از اوضاع خارجه اطلاع
دارند میدانند که زنان بچه کارهائی مشغولند وچه کوششهائی در
عالم میکنند وتاچه میزان امورات شوهران خودرا سهل وآسان
کرده اند وانهاراآسوده نموده اند . پس باید مردان تامیتوانند
راضی نشوند که زنان راه بطالت کیرند .

باید زنان را از معاشرت نساء جاهلات منع داشت زیرا
طبایع زنان چون پنبه است بمحض اینکه شعلهٔ دید افروخته شود
وخودرا بسوزاند وخانواده اش را به نکاند . اکر میخواهی که
زنت اهل عفت وعصمت شود پس باید خودت نیز همین طریقه
را پیشه کیری . وسلوك وکلامت را عفیف ومعصوم نکاه‌داری .
واکر چنانچه حواست پریشان وچشمت کریان می شود که دیکری
بخانه ات داخل شده وسبب خلل ناموست کشته پس توهم حال
دیکران رامشوش نکن وداخل خانه کسی نشو ودست به پرده
عصمت احدی نزن .

کاریکه ویرا اکراه میداری که دیکری باتوکند باهیچ اکراهی
خودت بدیکری میکنی .

بدان که مؤسسان شرایع وموضعان قوانین نیك وبدهرکاری
را سنجیده اند ودر آئینه خیال حسن وقبح جمیع اموررا دیده
اند که مارا قانونی داده وذاکونی نهاده اند. اشخاصیکه مختل
الشعور وفاقد العقل نیستند به سنن وفرایض آن قوانین گردن
نهند وتمکین کنند. خواهند دید که تاچه درجه منع اکید شده که
نباید باصطلاح .... به چشم حرام بزن دیکری نظر انداخت
وبمال دیکری چشم طمع دوخت تا از نظر دیکران محفوظ ماند.
مزن در دکری تا دکر درت نزند.

زنان را بکل اسرار حیات زنده کی خودتان کاشف امین
قرار دهید [۱۴] تابشماميل نمایند ورو آورند. زیرا همینکه پی
برد که وجودش درنزد شوهر بیکانه است مراتب خویشی
وپیوستکی را بکنار کذاردوچون بیکانکان باشمامعامله مینماید. ارباب
بصیرت می دانند که مخصوص از زواج وامتزاج نه این است
که بیکانکی ودورنکی آشکارا کردد بلکه باید چون روح وجسد باهم
ارتباط واختلاط کنند ومثل شیر وشکر بهم در آمیزند نه اینکه
در آویزند.

---

[۱۴] مقصود مؤلف از زنان دانا وبا ادب خارجه است نه زنهای
جنکجوی ایران . مترجم .

زن یارو یاور ورفیق صدیق مدت حیات انسان است باید چنان
باوی رفتار نیکو وخوش خوئی کرد ولوازم آسایش انرا فراهم
آورد که بغیر از توراهی نجوید وجز سوی تو سلکی نپوید.
اکر زمانی خلاف معاشرت ومصاحبت از زن صادر شود
مرد باید بطریق حکمت ودرایت پیش بندی کند وخیال رمیده
اورا بچنك آرد.

فصل چهاردهم

در توصیهٔ والدین باولاد در موقع زواج

بعضی از مشاهیر کتاب ادب چون علامه ژیرو وعقیله مشهوره
دی ژنلیس برای تربیت دختران نصایحی چند نوشته اند که
والدین همیشه انهارا متذکر اولاد خود سازند تا در اذهانشان ملکه
شود که در موقع زواج ان درر مکنونه را بکاربرند. ودر
اینعالم باسایش ره سپرند. معلوم است نتیجهٔ که از این نصایح
شریفه در اینعالم ظهور میکند چیست ومنکر ومکره این کلمات
بلیغه کیست واین است:
ای دختر بشنو چیزیکه سعادت تو در انست وقبول کن
نصایح کسیرا که راحت ترا تمنانماید. وواجبات سلوك ترا تشخیص
میدهد تا از متابعت ان باخرمی ومیمنت از حالت بنوة بحالت

زوجهٔ منتقل شوی وکامیاب کردی . ای دختر باید همیشه متصف باحسن اخلاق شد چراکه شوهران شمارا محض صفات تکریم وتعظیم میکنند نه غیر ان . باید بدانی که شوهران وقتی که شمارا اختیار میکنند ناظر بصفاتند نه به ثروت . پس باید حتی المقدور کوشش نمائی که بر سائر اقرانت تفضل جوئی وتقدم آری . فکرکن وتأمل نما که در حیات خود آسایش خودرا طالبی یا زحمت اکر عاقلانه سعادتت را خواهانی پس لازمه ان این است که سیرتت را نیکوکنی واخلاقت راخرش خو تا ایام زنده کانی ات را مسرور مشاهده نمائی .

ایام سعادت زواج شیرین تراز انکبین است ونفحاتش چون نفحات یاسمین . عنقریب اقرباء تواز در ملاطفت درآیند ودر اکرام تومبالغه کنند . می بینی که شوهرت ازحصول توجه سعادت وراحتی در یابد واز خمر محبتش وارادتت تا مست خرش بختی سازد . رفتار وسلوکت رادر خور قوهٔ کن که نتیجه اش در اعصاب او نفوذ نماید که بملاذ زواج نائل آئید . بدانکه بقاء ملاذزواج مشکل وصعب است وبتدریج متغیر می شود . اکرمیخواهی که وسائلی بدست اری که از تغییر وتبدیل ان مصون مانی باید در غالب احوال نصایح علماء معاشرت را بکار بندی واز
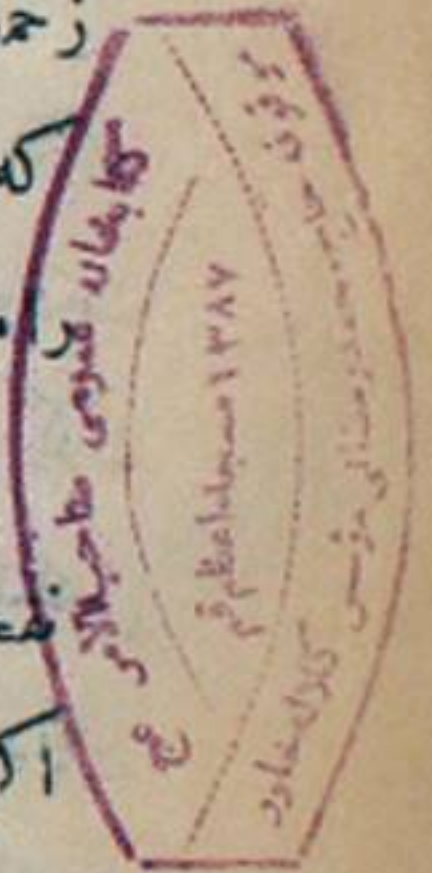
معامله ان تجاوز نکنی .

علی الدوام اعتنائی وافی در اکرام خویشان واقرباء شوهرت باقتضای احوالشان مبذول دار خصوصاً نسبت به پدر ومادر او که سزاوار هر نوع رعایت واعتبارند ومستحق تعظیم ووقار . وباید با کمال ملاحظه از اغاظت وبی احترامی انها اجتناب نمائی که این صفت ردیئه است ومخل شرف انسانیت [۱۵] وبهتر از پدر ومادر خودت در خدمت انها حاضر شوکه اسایش سعادت تودران است .

بان درجه که از قوه ات بر اید در تربیت وتهذیب اخلاق واداب اولاد خود واولاد انجانه دقت نما وبحسب طاقتت کوشش کن که ان نونهالان بی ادب وبی ترتیب خود سر بزرك نشوند . ودخول وخروج منزل وترتیب غذاخوردن را باحسن لطافت [۱۶] یاد کیرند واز ادای کلمات زشت ونا معقول پرهیز

---

[۱۵] در وطن عزیز ما اول نصیحت پدر ومادر بدختر انشان این است که با اقرباء شوهرش در آویزند وخاطر آنهارا ملول دارند . مترجم .

[۱۶] متعجبم چرا باید بزرکان ملت ما که دیده بر انها است تا این درجات در تربیت دختران غفلت نمایند در شهر بیروت که بندری است از بنادر دولت علیه عثمانی چندین مدارس علمیه مخصوص دختران دایر است محض اطلاع هموطنان مختصراً از ترتیب انهامی نویسم تا هم وطنان کرام

نمایند واز اداب معاشرت ناس ومؤانست خلق اخذ فهم کنند زیرا اگر این صفات در حالت صغار باطفال نیاموزند محال است که در بزرگی یاد گیرند وقلب ماهیت نمایند. العلم فی الصغر کالنقش فی الحجر.

بدان که اعظم حکمة معرفت این است که با اقرباء ونزدیکان شوهرت حسن سلوك نمائی ودر کل امور با ایشان اتفاق کنی وچون شمع وپروانه از هم جدا نشوید که فائده این اتفاق راجع بتو خواهد شد یعنی مادام العمر در راحت وآسایش خواهی ماند. وهمیشه شوهرت را که هم دم وانیس تست راضی وخوشنود خواهی دید وبا تو در

---

[۱] ز ترقی ادبیات خارجه بی خبر نباشند مدرسه اول (آزریا) است که رسماً فرانسه یادمی دهند وعلوم عادیه را بدختران تعلیم میکنند در این مدرسه تقریباً هزار دختر داخلی وخارجی مشغول تحصیلند. مدرسه دویم مدرسه (نظاره) که مخصوص علوم عالیه است ولسان رسمی انجانیز فرانسه است ونزدیك به پانصد دختر در آنجا در تحصیل علوم رفیعه کار میکنند. مدرسه سوم (مدرسة البنات آلمان) است که بلسان آلمانی تدریس میکنند وبرای تهذیب اخلاق واستفاده ادبیات وعلوم لازمه دختران مشار بالبنان است ودر آنجانیز تقریباً ششصد نفر از دختران این شهر تحصیل علوم وکمال مینمایند واغلب طلاب فارغ التحصیل آن مدرسه چنان مستعد بوده اند که در مدارس اروپا امتحان طیبه داده اند. وسه مدرسه بزرك لسانیه وعلمیه مخصوص انکلیسی است که تقریباً دو هزار نفر دختر تدریس می شود.

باکمال صداقت رفتار مینماید. بلی زن عاقله وحکیمه شمرده نمی شود مگر اینکه از نزاع وکدر دوری جوید واز قیل وقال پرهیز نماید واز حرکاتی که موجب تلخی عیش واضطراب افکار است اجتناب کند. اگر غیر این باشد محال است هیچوقت به حریت افکار وآسودگی اسرار نایل شود وواصل آید. سرت را بسوای شوهرت برای کسی کشف مکن واز او شیئ مخفی مدار یعنی همیشه صفحات قلبت در نظرش ظاهر ساز تا بیگانگی پا به محفل یگانگی‌ات نگذارد زیراکه این صفت علاوه بر اینکه علت شکست اعتبار ووقار مرد است سبب تنقیص محبت او نسبت بتو خواهد بود. اگر عاداتی در شوهرت می بینی که مخالف میل تست کوشش کن که بلطف وسیاسة به تغییر آن مجبورش داری واگر در تو عادتی است که سبب اکراه اوست اجتهاد کن تا از تو سلب شود. مراتب ادب واحتشام را حفظ کن اعم از اینکه راجع به جمهور شود یا بزوجت.

همیشه خیالاتت را پیش بندی کن یعنی نکذار که بمقام افراط

وسه مدرسه برای تعلیمات ترکیه وعربیه وادبیات شرقیه دایر ودو مدرسه مخصوص زبان روسی ویونانی است که من حیث المجموع ده هزار دختر در این شهر به تحصیل علم وادب مشغولند. هزار حیف در وطن ما سر فراوان است اما گوش نیست گوش کر بید است یك باهوش نیست. مترجم.

واصل شود ودر غالب امور بلطف وحکمت وسکون تدبیر بکار
برکه آزادی خیال به حال ومآل انسان صدمه رساند ورشته حیات
آدم را بجائی بد کشاند . به علم فقط مقتنع نباش وبه دانستن بس
کفایت نکن چراکه فضل بعقل وادب است نه باصل وحسب .
حسن شخص بفضیلت است نه بفصیلت . بکمال است نه بجمال .
باداب است نه به ثیاب . حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام
میفرماید :

کن ابن من شئت واکتسب ادباً   یغنیك محموده عن النسب
ان الفتی من یقول ها انا ذا   لیس الفتی من یقول کان ابی

در امور معایشه ات مقتصده باش نه بخیله ومسرفه چراکه

بین تبذیر وبخل رتبة   وکلا هذین اذ زاد قتل

با او اختلاقی کن که افکارش بسوی تو معطوف کردد واز غیر
تو مصروف. همیشه اولادت را تمیز ونظیف نکاه دار که این مسئله
اسباب ازدیاد محبت شوهرت بتو خواهد بود زیراکه پدر هرچه
اولادش را ظریف ولطیف مشاهده نماید مسبب انرا دوست
خواهد داشت . لسانت را از مکالمه مردوده حفظ کن ودراغلب
امور سکوت اختیار نما چراکه در بعضی موارد نتیجه سکوت
سلامت است ومآل تکلم ندامت :

احفظ لسانك ایها الانسان   لا یلدغنك انه ثعبان
کم فی المقابر من قتیل لسانه   کانت تهاب لقاءه الشجعان

لقمان در نصیحت پسرش میفرماید : « ای پسر اکر مردم بحسن
کلامشان افتخار میکنند تو بحسن سکوتت افتخار بکن . » ممکن
است از تکلم کلامی شوهرت رااکراه آید واسباب اختلال آسایشت
کردد :

زبان بریده بکنجی نشسته صم بکم   به از کسی که نباشد زبانش اندر حکم

مباداکه از ملاحظه داری احوال شوهرت غافل نشینی .
وایراداتی که در خور قوه واستطاعت اونیست براو واردآری
که رشته حواسش کسیخته شود وجام اساسش ریخته کردد .
باروزکار آن بساز که از سازکاری روزکار خوش بختی وآسایش
خیزد وبدبختی کریزد . تو در حیات او شریك وشفیعی باید در
راحت وزحمت نیز با اوشراکت کنی وسهیم شوی .

هیچوقت باحالت عبوست وترش روئی به شوهرت نزدیك
نشوکه خودت را مکروه نظرش میکنی بلکه همیشه از مشاهده
اش با سرور وبهجت مقابله کن تا دائم باونزدیك باشی وخاطرش
از تو کریزان وفراری نکردد . در رد جوابش مسامحه وتاخیر نکن
مبادا دلخور شود واز محبت بکاهد .

در کارهای خود با ومشورت کن وصوابدید اورا بکار بند
که خیر تودر ان است . غیر اورا کسی موثق وامین خود قرار
مده که بتو خیانت کنند . اگر کدورتی در میانه شما حاصل
شدمبادا توهم در صدد مبادله وتلافی برآئی بلکه آنچه او تندخوئی
وبد مزاجی کند تو بعکس ان رفتار کن وویرا اعتبار واکرام ظاهر
نما تا آتش غضبش فرونشیند وانفعال بیند . اولادت را باکمال
دقت تربیت کن یعنی در صحت جسم وعقل آنها کوشش نما که
زینت باقیه شماست .

حواست را دائم به اکتساب آداب وفضیلة مشغول دارکه
شرف نوع انسانی این است لا غیر . خانه ومنزل واسبابت را
به نهایت نظافت وتمیزی نگاه دار که از سرایت اغلب امراض
مسریه خود واهل البیت را محفوظ داری . این است رشته
حیات ووسیله سعادت زنده کانی تراکه میکویم :

من انچه شرط بلاغ است با تو میکویم
تو خواه از سخنم پند کیر وخواه ملال

خاتمه کتاب

لله الحمد به طبع اول جلد این کتاب که فایده اش در انظار أولو
الالباب بی حد وحساب است موفق شدم ودر مثل بیروت شهری
که تا بحال درمطبعه های ان یك کلمه فارسی چاپ نشده ومرتب
هاش ابدا بخط فارسی آشنا نیستند وندیده اند بی غلط وسهو از چاپ
در آمد کسانیکه آکاهند میدانند این بنده با مشغله تحصیل تاچه
اندازه متحمل مشقت شده ودر تصحیح آن اهتمام نموده است با
وجود این باز چند غلطی از قبیل پس وپیش وحذف نقطه ویا
حروف در ان پیداشد برای شناخت صحیح وغلط آن در ورق
علیحده انهارا چاپ نموده که مطالعه کنند کان قبل از مرور
وطلوع اغلاط انرا تصحیح فرموده که مورد تعییب وتردید
نکردد . از خداوند توفیق میطلبم که به طبع سایر کتب علمیه
وادبیه که در تدوین آنها رنجها برده‌ام بر خوردار آیم وبرای هم
وطنان کرام خدمتی لایق شود اجر زحمات خودرا در هر موارد
خدمت بایشان دانم وغیر انرا منظور نداشته وندارم .

غره ذیقعده الحرام ۱۳۱۷

یوسف مستوفی باشی کروسی .

کتابخانه عمومی صاحب الزمان عج
۱۳۸۷

﴿ فهرست مندرجات در جلد اول کتاب رهبر ﴾

غلط نامه

سطر	صفحه	غلط	صحیح
۳	٥	طبیعه	طبیعت
۱۸	٦	کسافت	مسافت
۷	۷	جملة	جملۀ
۱٦	۸	محفل	محمل
۱	۱٦	شیند	شنید
٥	۱٦	تزویح	تزویج
۱۸	۲۰	بناشد	نباشد
۱۷	۲۱	کذاست	کذاشت
۱۲	۳٤	ینابد	نیاید
۳	۳۳	شخاصیکه	اشخاصیکه
۱۸	۳٥	یدر	پدر
٦	٤٦	عادم المعرفه	عادم المعرفۀ
٤	٥۱	وظیفه است	وظیفه ایست
۸	٥۱	وانهار	وانهارا
٥	٥۳	غدای	غذای

سطر	صفحه	غلط	صحیح
۱۸	۵۹	بادر	بار
۱۸	۷۴	نصاری	انصاری
۱۲	۸۱	عنایه	عنایت
۳	۸۳	ندازد	اندازد
۸	۹۳	ستهزا	استهزا
۱۰	۹۸	کسبي	کسی
۲	۹۹	اسان	انسان
٦	۱۰۵	بسیطة	بسیطه